سایر انتشارات نگارش، و ترجمه

بقلم عبدالحسین سپنتا

۱ - دوره ٤ ساله روزنامه «دور نمای ایران» بمدیریت عبدالحسین سپنتا در بمبئی از سال ۱۳۰۷ شمسی

۲ - ایران و اهمیت آن در ترقی و تمدن بشر

۳ - پرتوی از فلسفهٔ ایران باستان

٤ - اخلاق ایران باستان

٥ - پیام راستی

٦ - زرتشت که بود و چه کرد

۷ - منتخباتی از اشعار دهقان سامانی

۸ - نوآموز مزدیسنا جلد اول

۹ - نوآموز مزدیسنا جلد دوم

۱۰ - منتخباتی از اشعار گلشن ایران پور

۱۱ - مجنون نامه

۱۲ - اشك سپنتا

۱۳ - اسرار جنگل

۱٤ - چند قطره اشك عبدالحسین سپنتا بیاد دینشاه ایرانی

۱٥ - انار کلی

منتخباتی

از یادداشتهای

ابراهام گاتوغی گوس

که شخصا درمراسم انتخاب و تاجگذاری نادرشاه در دشت مغان حضور داشته است

ترجمه از متن ارمنی بفارسی

استیفان هانانیان و عبدالحسین سپنتا

نشریه روزنامه سپنتا

خرداد ۱۳۳۰ چاپخانه حبل المتین

مقدمه

کتابی که ترجمه آن ذیلاً از نظر خوانندگان میگذرد کتابی است بنام «تاریخ ابراهام گاتوغی گوس کرتی (خلیفه اعظم ارامنه از جزیره کرت) که تحت عنوان «وقایع خود نادرشاه ایران» در سالهای ۱۷۳۴ - ۱۷۳۶ میلادی نوشته شده، دو نسخه از این کتاب که درموقع ترجمه زیردست ماست عبارت است از نسخه ای که در سال ۱۷۹۶ میلادی در ۱۵۰ صفحه در کلکته چاپ شده نسخه دیگر در سال ۱۸۷۰ میلادی در اچمیادزین - ارمنستان در نود صفحه بطبع رسیده هردو نسخه بخط و زبان ارمنی است و فرق بین دو نسخه فقط بعضی اصطلاحات جزئی میباشد؛ سبك نگارش و داخل شدن نویسنده در جزئیات امور و ذکر اسامی و اصطلاحات وحتی جملات ترکی و فارسی مغلوط و غیر مفهوم و ذکر مکررات، ترجمه این کتاب را بسیار دشوار ساخته بطوریکه اگر دانشمند مطلعی مانند آقای استیفان هانانیان و فاضل محترمی چون آقای واقارشاك سوکیاسیان با مطالعه و دقت کامل در ترجمه و تطبیق نسخ این کتاب وقت و همت صرف نمیکردند گمان نمیرفت در ترجمه این کتاب موفقیت حاصل گردد. موضوع این کتاب از آنجهت شایان توجه میباشد که نویسنده شخصاً در دشت مغان حضور داشته و موردتوجه و تفقد خود نادر شاه قرار گرفته و شرح مشاهدات خودرا بی کم و بیش با بیانی ساده و بدون هیچ نظر و غرض برشته تحریر آورده و دربیان حقایق انصاف را از نظر دور نداشته؛ راجع بنادر نویسندگان زیادی قلمفرسائی کرده اند از جمله «جونس هانوی JONAS HANWAY که خود شاهد جریان امور و معاصر نادر بوده و نمایندگی تجار انگلیسی را در ایران بر عهده داشته و مؤلف کتاب تاریخ بازرگانی انگلیس در بحر خزر بوده که درسال ۱۷۵۳ منتشر گردید بعلاوه سرجان مالکم ولرد گرزن و دیگران نیز تاریخچه هائی از نادر گرد آوری و منتشر کرده اند ولی هیچکدام شرح و بسطی را که ابراهام گاتوغی گوس درباب ناجگذاری و پذیرائی در دشت مغان میدهد ضبط نکرده اند.

سیکس در پاورقی جلد دوم تاریخ خود صفحه ۳۴۷ از ابراهام کرتی نام میبرد و مینویسد او از مدعوین برجسته در دشت مغان بوده و مخصوصاً باین نکته اشاره میکند که مشارالیه شرح کاملی از مراسم دشت مغان راضبط نموده ولی ازمندرجات کتاب سیکس معلوم میشود نامبرده موفق بمطالعه کتاب ابراهام گاتوغی گوس نشده زیرا سیکس پذیرائی دشت مغان را موقع عید نوروز میداند در حالی که ابراهام گاتوغی گوس این پذیرائی را قبل ازعید و بجهت ناجگذاری نادر توصیف مینماید و نیز سیکس محل جنك نادر را در حوالی ایروان در محلی بنام «باگاوان» مینویسد درحالی که ابراهام آنرا در «یقوارد» معین میکند بدیهیست اگر سیکس کتابی را که اینك خوانندگان ما ترجمه آنرا میخوانند دیده و خوانده بود دچار این اشتباهات نمیشد. با مقدمهٔ مختصر فوق اینك بسر آغازی که دانشمند محترم آقای استیفان هانانیان بر کتاب ابراهام گاتوغی گوس انشاء نموده اند و برای اولین بار منتشر میشود میپردازیم.

عبدالحسین سپنتا

اصفهان - شهریور ۱۳۲۷

سر آغاز

ابراهام گاتوغی گوس معروف بابراهام سوم خلیفه اعظم ارامنه در شهر خندق CANDIA در جزیره کرت متولد و در سال ۱۷۳٤ میلادی در زمان نادر شاه وسلطان محمود عثمانی بخلافت رسید و در حالی که بیش از هشتاد سال از عمرش میگذشت در اوچ کلیسا فوت نموده است ، از زندگانی او اطلاعات زیادی در دست نیست ولی خلیفه سیمون ایروانی که صحبت او را درك کرده در کتاب خود باختصار از او نام میبرد و او را مردی قوی هیکل و خوش منظر و بلند قامت وخرد مند و ناطقی فصیح معرفی مینماید . خلیفه سیمون مینویسد : « نادرشاه که مردی سهمناك و وحشت انگیز بود تا حدی که سنگها از هیبت نامش آب میشد با خلیفه ابراهام آرام و مهربان بود و آنچه تقاضا میکرد انجام میداد حتی کسانیکه از نقاط دور دست عرایضی داشتند نزد خلیفه آمده و با وساطت او موفق بانجام مستدعیات خود میگردیدند خلیفه ابراهام در مدت توقف نادر در قفقاز اغلب در حضور او بود ؛ متاسفانه در اثر کهولت وضعف مزاج بانجام افکار وخدماتی که برای پیشرفت امور اوچ کلیسا در نظر داشت موفق نگردیده در حدود هشتاد سالگی فوت نمود . »

کتاب خلیفه ابراهام گاتوغی گوس عبارت است از یادداشتهائی که در ظرف دوسال و دوماه (۱۷۳٤ - ۱۷۳٦) از مشاهدات شخصی و حوادث واقعی با ذکر اسامی و تاریخ وتعداد وشرح جزئیات برشته نگارش آورده .

ملاقات او با نادر از زمانی شروع میشود که نادر با عثمانیها در حوالی ایروان مشغول جنك بود ، نادر چند بار خلیفه را بحضور طلبیده وحتی بر سرخوان خود نیز از او پذیرائی کرده و شخصاً نیز یکبار بعنوان بازدید خلیفه باوچ کلیسا رفته است ، هنگامیکه نادر شاه درتفلیس بود خلیفه را احضار نموده و در باب ولایت ایروان سفارشهائی بشرح ذیل نموده است اول آنکه اراضی آن سامان لم یزرع نماند ؛ دوم آنکه بارامنه مقیم عثمانی ابلاغ گردد اینك که صلح وآرامش بر قرار شده است از مراوده وتجارت خود داری ننمایند سوم نامه‌ای بهمین مضمون بپاشای ارضروم نوشته شود. ضمناً نادر بخان ایروان که در تفلیس حضور داشت در بارهٔ ارامنه و خلیفه سفارشهای اکید نموده دستور داد همه گونه همکاری دوستانه با آنها داشته باشد زیرا ارامنه در موقع جنگ تا حدی که در قدرت داشتند صمیمانه خدمت و کمك کرده اند و سزاوار نیست آنها را آزرده خاطر ساخت ، نادر صریحاً دستور داد میزان مالیات ارامنه با سایرین یکسان باشد و تاکید کرد که اگر برخلاف این دستور عملی شود مرتکبین را شدیداً مجازات خواهد کرد . بعلاوه برای آنکه خلیفه را مطمئن ساخته باشد و از تجاوز و اجحاف مامورین خود جلوگیری نموده باشد راجع بمسائل مختلفی که احتمال میداد مورد اختلاف قرار گیرد پانزده فرمان جداگانه صادر نموده بخلیفه سپرد تا در مواقع لزوم از آن بنفع ارامنه استفاده نماید . ودر دشت مغان موقع عزیمت خلیفه مجدداً نادر بخان ایروان دستور میدهد که درامورمهم به قزلباشها اطمینان نداشته وباخلیفه مشاوره وهمکاری نماید؛ توجه واطمینان نادر نسبت بخلیفه تاحدی بود که پس ازخاتمه جنك در بقوارد حوالی ایروان وشکست

عثمانی ها دستور داد بمناسبت فتح بنای یاد بودی درهمان نقطه بر پا گردد و انجام این امر را بخلیفه واگذار نمود .

بطوریکه‌ازاین کتاب استنباط میشوداخلاق‌نادردراوایل حکمرانی‌خود با دورهٔ سلطنتش متفاوت بوده ، در اوایل نظر نادر این بوده است مملکت ایران‌را که از لحاظ سیاست و اقتصادیات‌و تشکیلات در نتیجه جنگهای افغان ، عثمانی از کیهاروسپاوعشایردچار تزلزل‌ومضیقه شده بودنجات بخشیده وعمران‌وآبادی آنرا تجدید وتامین نماید ودر انجام این منظورنیزمنتهای کوشش‌را بعمل‌آورده است وعلت تعویض مامورین وصدور اوامر مکرر بهمین مقصود بوده است .

نادر نظراستیلای بخاك عثمانی را نداشته زیرا میبینیم پس از استرداد مرزهای ایران پیشروی خود را متوقف ساخته و سعی نموده از لحاظ مذهب اختلافات بین ایران و عثمانی را بر طرف گرداند و روابط تجارتی مفتوح و عبور و مرور مسافرین برقرارشود، نتیجه این حسن سیاست نادر بود که پس از درگذشت نادرنیز جز دریکی دومورد جزئی‌تا عصر زندیه وقاجاریه حسن روابط بین عثمانی و ایران بر قرار ماند و بر خلاف ازمنه قبل از نادر عثمانی ها بخاك ایران تجاوزنکردند، نادرسعی‌میکرداشگری باندازهٔ کافی ازافرادزبده‌داشته باشد واز حیث حقوق و مزایا آنها را در رفاه و آسایش نگاهداری کند تا بر مردم تحمیل نشوند ؛ نادر در مصرف خزینه دولت بسیار ممسك وصرفه جوبوده است بطوریکه در تاریخ نامبرده می‌بینیم برای مدعوین دشت مغان بمناسبت تاج گذاری خود برای هریك فقط مقداری آرد بطور جیره بندی داده ودرپذیرائی دربار نیزبشربت اکتفا نموده ولی از لحاظ اعطای خلعت و انعام مراسم وآداب درباری باستانی ایران را رعایت نموده محفوظ داشته و بمحض تاجگذاری جیره بندی آرد را قطع کرد .

نادر خود مقید بقوانین بود و تمام قشون و تشکیلات اودرسراسر کشور

مراقب انضباط و قوانین و اوامر او بودند چنانچه میبینیم با وجود آنکه مدتی قبل ازتاجگذاری او در دشت مغان به تفلیس که محل توقف خلیفه بود اطلاع داده نشده بود معهذا بمحض صدور فرمان درمدتی بسیار قلیل از دورترین نقاط کشور مانند بلوچستان در هوای سرد زمستان نمایندگان ایالات خود را بدشت مغان رساندند و این نشان انضباط شدیدی بود که در تشکیلات نادر وجود داشته است ، بعلاوه گرد آوردن‌و تمرکز وپذیرائی از سی هزار نفر که قطعاً با افراد و احشام بیش از دو برابر این تعداد میشدند و تهیه محل و وسائل زندگانی و اغذیه برای آنها در دشت مغان که خالی از آبادی است در فصل زمستان آنهم در هنگام قحطی امری بسیار مشکل و دلیل بارزیست بر تشکیلات مهم و انضباط دقیقی که نادر بوجود آورده بود و نیز میبینیم که در مدت پذیرائی در دشت مغان با اشکالات و موانع فوق الذکرجزئی‌ترین پیش آمد سوء و سانحه‌ای رخ نداده و بقول خلیفه ابراهام هرکس‌هر روز صبح سر از بستر بر میداشت بانجام وظیفه‌خودمشغول بوده است .

نگارنده معتقداست دلیل‌بروطن‌پرستی و علاقه نادربخدمت ایران آنکه پس از فتح هند اگرفقط علاقه بثروت داشت برای او امکان پذیر بود مانند بابر مؤسس‌سلسله سلاطین مغول و سایر حکمرانان ایرانی درهند کشور پرنعمت هند رامقر سلطنت و حکمرانی خود قراردهد مخصوصاً از این لحاظ که زبان و عادات ایرانی نیز در دهلی معمول بوده است ، چنانچه پس از مرگ نادر احمد خان (شاه) سردار فوج افغان نادری در هند خودرا بسلطنت رسانیده حتی‌یك بار هم بفتح دهلی موفق شد ، ولی‌علاقه نادربآبادی و عمران وطنش اورا بایران باز کشانید تا بآرزوی خود که اتحاد وقدرت سه کشوراسلامی‌بود نائل گردد وبهمین منظور بود که پس‌ازبخشیدن‌تخت‌وتاج به محمد شاه بزرگان دهلی را تهدید کرد

که ازاواطاعت کنند . بطوریکه می‌بینیم پس ازمراجعت ازهند دراثر گزارشهای نادرست بعضی مأمورین مغرض، نادر از طریق عدالت منحرف شد و او را بعضی اطرافیان نادرست واداربعملیاتی مانند کور کردن پسرش وقتل‌های فجیع نمودند که پس ازبرخورد بخبط های پی‌درپی خود دراخلاق ورفتارنادر تاثیرات سوء بخشید. درصورتیکه اگر اطلاعات صحیح باو داده میشد وافراد ومامورین درستکار و دلسوزی اطراف او بودندسلطنت او قطعاً طولانی بودودچاراغتشاشات سلسله‌های بعدی نمیشد و با ثروت هنگفتی که ازهندآورده بود قطعاًایران نیرومند وآبادانی تحت سلطنت مقتدر اوباقی میماند شاید دلیل محبت نادربا اخلاق خشنی که ازاوحکایت میکنند نسبت بخلیفه ابراهام روی همین اصل بود که جز راستی و صمیمیت و صراحت لهجه ازاو چیزی مشاهده نکرده بود .

طبعاً نادر پادشاهی آزادیخواه بوده چنانچه می‌بینیم دردشت مغان جایگاه خلیفه باصلیب تزئین‌یافته بود ومراسم عید خاج شویان را درساحل ارس برگذار نمود و هیچگونه ممانعت و مزاحمتی برای او در کار نبود .

این محسنات اخلاقی وفکرروشن وترقیخواهی نادر که از خلال تاریخ زندگانی او بر میآید نباید در نظرارباب دانش فراموش ومکتوم ماند و کتاب خلیفه ابراهام قسمت های مهمی را ازاین قبیل برما روشن ومکشوف میسازد ، کتابی که ما بترجمه آن میپردازیم دارای۵۳ فصل است که ما فقط بقسمتی از آن که راجع به دشت مغان و انتخاب و تاجگذاری نادر است میپردازیم و این قسمت از فصل ۲۲ کتاب نامبرده آغاز میگردد .

نگفته نماند چون فارسی اینجانب بحدی نیست که بتوانم شخصاً مندرجات این کتاب را ترجمه و بنویسم لهذا لازم است از زحماتی که دوست من آقای عبدالحسین‌سپنتا مدیر روزنامه سپنتا در این‌امر کشیده اند سپاسگذاری کنم .

فصل بیست و دوم

رفتن خلیفه بدشت مغان با خان ایروان

هنگام عزیمت بدشت مغان فرا رسید، مجدداً برای تهیه لوازم سفر و ملاقات خان موسوم بمحمد قلی که مسقط الراسش بلوك گوختان (واقع در نخجوان) و از طایفه موسی بیگیان بود بایروان رفتم جد محمد قلی در زمان شاه عباس کبیر دین تازه اختیار کرده بود و محمد قلی نواده او سمت خانی را داراست بطوری که میشنوم از خانهائی که شاه طهماسب (پسر شاه سلطان حسین) تعیین و منصوب نموده فقط دو سه نفر باقیمانده اند که یکی از آنها محمد قلیخان است و بقیه را خان بزرك (نادر) از بین برده است ؛

پس از صرف ناهار با محمد قلیخان و شکر پدر گناه خدا ؛ هنگامیکه نامبرده قلیان میکشید و من چای مینوشیدم از او سئوال کردم چه وقت بدشت مغان خواهد رفت و چگونه مقدماتی برای این مسافرت در نظر گرفته ضمناً اظهار داشتم چون من ضعیف البنیه هستم اجازه دهد چند روززودتر حرکت کنم و در اسدآباد و آگولیس تارسیدن خان توقف و استراحت کنم تا از آنجا متفقاً بمغان برویم ، خان با این پیشنهاد موافقت نمود و تذکر داد که خوراك و علیق که در آن حدود نایاب است باید باندازه کافی همراه داشت من فوراً بکلیسا برگشته و شروع بتهیه مقدمات سفر نمودم ، ده شتر و ده قاطر و ۱۶ اسب تهیه دیدم و از برادران روحانی و مستخدمین ۲۵ نفر انتخاب کردم (اسامی ۲۵ نفر نامبرده در صفحه ۲۹ کتاب ذکر شده) و در سوم دسامبر ۱۷۳۵ (مطابق با ۱۴ دسامبر بتقویم فعلی میلادی) حرکت کردم (در اینجا بشرح جزئیات سفر خود میپردازد که از ترجمه آن خود داری شد) ودر سوم ژانویه (۱۴ ژانویه)باردوگاه ایران در دشت مغان وارد شدیم

فصل بیست و سوم

مراسم خاچ شویان در دشت مغان بر ساحل رود ارس در محل اردوی طهماسب خان بتاریخ ۱۷۲۶ میلادی

معاون خان اعظم (نادرشاه) که اردوگاه تحت نظر و دستورهای او اداره میشد عبدالحسن بیك نسق‌چی باشی بود؛ مشار الیه ما را اندکی دور از اردو در یك بنای ساخته شده از نی که پانصد بنا نظیر آن در ساحل ارس برای پذیرائی بزرگان تهیه شده بود منزل داد؛ محل اقامت ما مشرف بر اردوگاه بود شب عید خاچ شویان سوار بر کلك (چوبهائی را که بر مشك های پر باد بسته و برای عبور از آب از آن استفاده میکنند کلك مینامند) شده بتماشای نقطه ای که ارا کس (ارس) ورودخانه کور بهم میرسند رفتیم، در آنجا دو پل ساخته شده بود یك پل نرسیده بمحل التقای دو رودو دیگری بعد ازمحل الحاق اندو؛ طرز بستن پل ها عبارت بوداز قایق های کوچکی که از یك پارچه چوب ساخته شده بود بوسیله طناب بهم متصل کرده بودند وبازنجیرهائی بوسیله قلاب بساحل محکم شده بود و روی قایق ها تخته چوب ریخته و بدین ترتیب از روی آن عبور ومرور میکردند بردوسمت پل کوردو برج ساخته بودند که شب و روز تفنگچیان پل‌را نگاهبانی میکردند وبرسر پل نیزمستحفظین مواظبت میکردند کسی بدون اجازه عبور ومرور نکند زیرا از این پل به شماخی لکزستان، دربند، حاجی‌طرخان؛ مسکو تاتارستان راه عبور و مرور بود

پل دیگری که بر روی ارس واقع است راه قره باغ و شهر و ایالت گنجه سار، دیزك قابان و سیسیان میباشد، از این پل محافظتی بعمل نمی آمد جز آنکه مواظب اسرائی بودند که از این راه فرار میکردند؛ برای

جلوگیری از آنها چند نفر نگاهبان بر این پل گماشته بودند، پس از تماشای این نقاط باقامتگاه خود که تقریباً یکساعت راه بود مراجعت نمودیم، پل ارس در محل اردو واقع بود و پلی که بر رود خانه کور ساخته شده بود پائین دست اردو قرار داشت و اقامتگاه ما بالا دست اردو بود. روز بعد روز سه شنبه بود خیمه بزرگی را که از اوچ کلیسا آورده بودیم بر پا ساختیم و آن خیمه زیبا را با تزئینات گوناگون و صلیب ها و گلها آرایش دادیم، سپس دستور دادم ارامنه که درآن اردو بودند بمناسبت شب عید در آنجا گرد هم آیند و روز بعد جشن تولد حضرت مسیح‌را بدون تشریفات معمولی کلیسا آنجا برگذرا کردیم (در اینجا نویسنده بشرح جشن خاچ شویان در کناررودخانه میپردازد) دراین مجلس عده‌ای دیگر مانند شیخ الاسلام، غازی، و یوز باشیان، خان ایروان و متجاوز از سیصد نفر ارامنه و ترکها نیز حضور داشتند و عجب آنکه ایرانیها آب متبرك را بر صورت خود میمالیدند بعد از برگشتن بمنزل عده‌ای ازمحترمین را دعوت به ناهار کردم ...

فصل بیست و چهارم

عزیمت بسوی دیزك قره باغ و بازگشت فوری و آمدن ولینعمت ((نادر))

روز خاچ شویان و شب بعد برف زیاد اسباب زحمت بود؛ روز بعد ازخاچ شویان بعجله از پل عبور نموده بطرف دیزك رهسپار شدیم و در جایگاهی که از نی ساخته‌شده بود نزد خان ایروان‌منزل کردیم، بخان‌ایروان گفتم‌چون تاریخ ورود خان اعظم (نادر) معین و معلوم نیست و ممکن است از شدت سردی هوا خود و احشامم تلف شویم بدیزك میروم و بمحض آنکه خبر ورود خان اعظم (نادر) برسد فوراً مراجعت خواهم کرد، چون خان نمیخواست در آنجا

تنها بماند مایل برفتن من نبود و قبول نکرد لذا نزد ناظم اردو و عبدالحسین بیك رفتم و تمایل خود را برفتن دیزك اظهار داشتم؛ عبدالحسین بیك سوار براسب شده نزد من آمد و کلبه‌ها را بازدید کرده اظهار داشت اگر کم و کسری باشد کلبه های دیگری بر آن اضافه نماید و پس از ملاقات با خان ایروان باو چنین اظهار داشت که چون تاریخ ورود خان اعظم معلوم نیست و در این محل از هر حیث دچار مضیقه و نا راحتی هستید و خود شما نیز بیمار میباشید بنا بر این هر قسم میل داشته باشید آزادید همان قسم رفتار نمائید خان ایروان در جواب عبدالحسین بیك «گفت بیم آن میرود از اینجا بمحل دیگری بروم و اگر خان اعظم (نادر) فرا رسد و مرا در اینجا حاضر نبیند مرا بقتل رساند حتی خلیفه هم خواست برود من مانع او شدم؛» در پاسخ عبدالحسین بیك گفت «خلیفه را از حرکت باز مدارید زیرا مردی پیر و ضعیف است، اورا اجازه دهید بدیزك برود هر وقت خان اعظم برسد مراجعت خواهد نمود؛ چون طرف توجه خان اعظم است نسبت باو تعرضی نخواهد شد.»

در راه منزل خود بناظم اردو که سواره میآمد بر خوردم گفت «برای خاطر شما نزد خان ایروان رفتم و او را راضی کردم که مانع عزیمت شما نشود هنگامیکه خبر ورود خان اعظم بشما رسید فوراً باین محل مراجعت نمائید ما برای شما کلبه های بزرگی از نی تهیه خواهیم کرد که پس از مراجعت در آن کلبه های بزرك آسوده خاطر وراحت باشید»

من خان را متبرک نمودم و از او سپاسگذاری کرده گفتم «بمحض ورود خان اعظم مراجعت خواهم کرد راجع بکلبه های تازه راضی بزحمت نیستم زیرا همین کلبه ها کافی است»

در برف و باران و گل و لای حرکت کردیم، از پل ارس گذشته بطرف دیزك قرة باغ روانه شدیم ولی کلانتر و ملیك با ما نیامدند، در آن سوی پل

افراد اردو بودند ملیك و کلانتر نزد میرزاها که از طرف میر ایروان ضابط آن محل بودند و با آنها کار محاسباتی داشتند توقف نمودند؛ صبح روزیکه ملیك و کلانتر میخواستند نزد ما بیایند شنیدند خان اعظم پنج یا شش روز دیگر خواهد رسید و بوسیله پیکی بما خبر دادند بمحض اطلاع مراجعت نمودم و روز دوشنبه هشتم خاچ ثوریان بمنزل رسیدیم و مشاهده نمودم اسکندر ثانی (مقصود نادر شاه است) یکروز قبل یعنی روز یکشنبه وارد شده (۲٤ ژانویه ۱۷۳٦) در ساحل ارس نزدیك جزیره همان نقطه ای که کلانتر و ملیك با میرزاها آنجا بودند شب را توقف کردم.

فصل بیست و پنجم

در حضور خان اعظم «نادر» تقدیم هدایا، صحبت با خان، امیدوار ساختن خان خلیفه را

بامداد سه شنبه از پل گذشتیم وبطرف اردو که اقامتگاه خان بزرك بود حرکت کردیم، میرزاها؛ کلانتر وملیك ها وآقایان ایروان وشیخ الاسلام و اعیان و کدخدایان همه گرد من بودند و با این تشریفات مرا بحضور خان بردند و مرا بر سایرین مقدم داشتند.

هدایائی را که با خود داشتیم و عبارت بود از اسبها و قاطرها وسایر اشیاء نفیسه تقدیم کردم، وقتی هدایا را مشاهده نمود خوشوقت شده فرمود «خوش گلمیرسن خلیفه، یاخچی سن، چاق سن، بولبا آزار، چکمیش سن، اشدان زردان، چرن بیر اخبار کیش سن؛ چوخدن گلمیرسن» یعنی «خوش آمدی خلیفه. چطوری - خوب هستی - سلامتی. در راه زحمت زمستان را تحمل کردی چون سالخورده‌ای. خیلی وقت است آمده‌ای؟»

در جواب بعرض رساندم «خان من - خداوند شما را طول عمر دهد، اینك که چهرهٔ با فر وشکوه تو را دیدم زمستان برمن بهار شد، شکر خدای را

بجای میآورم که آنجناب را بسلامتی زیارت میکنم »

(نادر) خندید و با خوشحالی به عبدالحسین بیك گفت « خلیفه یاخچی اطاق ور - یاخچی گوزت - بیر یاخچی خوجه کشی دور » یعنی بخلیفه جای خوبی بدهید از او بخوبی توجه کنید پیرمرد خوبی است » .

دیگران نیز هدایای خود را بحضور خان اعظم تقدیم داشتند از آنها تقدیر نمود و گفت « خانه آبادانـ خوش آمدید » .

سپس همه را مرخص فرمود ، ما همه سر فرود آورده بجایگاه خود رفتیم ؛ عصر همان روز بوسیله یکـی از خدمتگذاران مرا احضار نمود ، باتفاق کلانتر خدمت خان اعظم (نادر) شتافتم ، چون حضور خود را بعرض رساندم ، اجازه داد که باریابم باتفاق کلانتر شرفیاب شدم ؛ از وضع ایروان و قارص و آنحدود سئوالاتی نمود و در باب عبور و مرور کاروانها و مسافرین پرسش کرد و از نواحی بایزید و کردستان پرسید جواب مقتضی دادم و از اینکه باقبال و دولت خان در همه جا امنیت بر قرار است شکر گذاری نمودم و بعرض رساندم امری که در باب مسافرین در تفلیس بمن و خان ایروان صادر فرموده اند بهمه جا حتی بپاشای قارس و باحمد پاشا سر عسکر ارضروم و تجار نیز ابلاغ گردید و عبور و مرور کاروانهای بازرگانی و مسافرین چه از ارامنه و چه از عثمانی ها شروع شده است و قافله های بزرگی نیز بهمین زودی ها خواهد رسید مجدداً از طرز حکومت و رفتار خان ایروان نسبت بما و مراقبت در امور سئوال نمود ، تشکر کردم و گفتم از هر حیث خوب وجد بست را جمع ببایزید و کردستان و قارص سئوال کرد جوابهای مقتضی دادم ، از چگونگی محصول زراعتی پرسید بعرض رساندم بقدر کافی نیست ، گاو برای شخم بحد کافی در دسترس نمی باشد ضمناً گفتم از دولت خان امیدوارم که در بهار از طرف بایزید وقارص گاو باندازه کافی یا نقد یا نسیه خریداری شود تا کشاورزی توسعه یابد

زیرا محصول آنجا آبی است وبهار کاری آن نیز خوب خواهد شد . خان اعظم برای رسیدگی باین امر بطور مخفی شخصی را بنام کلب علی بیك بولایت ارارات اعزام داشت تا در امور کشاورزی و گاو داری و تخم افشانی رسیدگی ومطالعه نموده ، دیه ها و قصبات را شخصاً بـه بیند ، این شخص به اوچ کلیسا هم رفت و دستور داد بذر را از کلیسا بدهند و اگـر خلیفه گـری ندهد ، ملك بیگلی شود (یعنی جزو املاك بیك ها و در تصرف آنها قرار گیرد) من ندانستم که این اقدام خان اعظم برای امتحان ظهارات ما بود یا واقعاً از لحاظ دلسوزی برای فراء و رعایا انجام یافت .

خان مرا امیدوار ساخت و گفت « نگران نباشید میدانم که اوضاع کشاورزی خوب نیست ولی خداوند کریم است در مضیقه نخواهید ماند » سپس مرا مرخص کرده فرمود « بروید بمحل خودتان و دعا کنید » برخاسته وشامگاه بمنزل رفتیم .

فصل بیست و ششم

رفتن بخیمه نخجوانی ها که عبارت بودند از جناب استواز ادور ، جناب خاری سیموس جناب استیفان و مذاکره با آنها

صبح روز بعد هنگامیکه بعزم رفتن بخیمه نخجوانی ها که در ساحل رود ارس اقامت داشتند حرکت کردم در بین راه بر خوردم بنوکر های خان اعظم که آنها را فراش مینامیدند ، دو نفر از آنها هر یك بره ای در دست داشتند ، چون مرا دیدند توقف کردند و پس از سلام اظهار داشتند اسکندر شاه خان (مقصود نادر شاه است) این بره را برای شما فرستاده که بخورید و اورا متبرك سازید ، پرسیدم بره دیگر را برای که میبرید جواب دادند « برای خان ایروان » متشکر شدم و در همانجا دستها بر آسمان بر افراشته خدا را شکر نموده برای خان

دعا کردم و یك اشرفی هم انعام دادم رفتند .

دو روز بعد در ۱۶ ژانویه (۲۷ ژانویه) از طرف خان (نادر) مقرر شد بعموم کسانی که آنجا بودند سهمیه ای از گندم بمیزان برای هر سه نفر یك من تبریز جیره داده شود .

روز ۱۸ ژانویه(۲۹ ژانویه) روز شنبه بود جناب استوا زادور (خدا داد) اسدآبادی ما را مهمان کرد - موقعی که سر سفره بودیم شنیدیم خیمه ای را که‌ازقزوین آورده اند برپامیسا زند تادوساعت از شب گذشته آنجا بودیم سپس بمنزل خود باز گشتیم .

این اردو های بزرك که از دسته های مختلف در آنجا تشکیل شده بود از ترس و هیبت اسکندر ثانی (نادر) مانند قالب بی روحی برخود میلرزیدند، هیچکس جرات آنرا نداشت که برفیق یا یکی از همراهانش مخصوصاً بارامنه امر و نهی کند ؛ هر فرد هراسان و بوظائف خود آشنا بود و بجان خود بیم داشت ؛ در ۲۰ ژانویه (۳۱ ژانویه) گنجعلی‌پاشا سفیر عثمانی از گنجه آمد و در آنسوی رود ارس همانجا که دو رودخانه بهم تلاقی میکند اقامت گزید، اول فوریه ابراهیم خان که از پدر و مادر برادر خان بزرك بود از مشهد وارد شد ، ابراهیم خان مانند برادرش مردی رشید و قوی هیکل بود ، همان روز خان‌اسکندر (نادر) دودست لباس روحانی که یکی از آنها بسیار گرانبها و سراسر سوزن دوزی بود و پنجاه تومان قیمت داشت بمن خلعت داد؛ براین جامه نقش و قایع زندگی مسیح و حواریون سوزن دوزی‌شده بود (شرح مفصل این نقوش درصفحات ۳۶و ۳۷ کتاب ضبط است) دو نفر که از خدام خاص خان بودند خلعت‌رابرسردست آوردند ونزد من برزمین نهادند وآنچه درقوه من بود [illegible] انعام‌دادم آنها ازترس خان نمی‌خواستند انعامی ازمن قبول کنند زیرا خلعت [illegible]

عادت داشت اگر در موقع فرستادن هدایا چیزی مطالبه کنند بدون ترحم آنها را بقتل برسانند . ولی وقتی با اصرار زیاد بآنها اطمینان دادم که کسی ازدریافت انعام آنها مطالع نخواهد شد پذیرفتند .

خان ایروان و ملتزمین رکاب و نزدیکان آمدندو خلعت وهدایا رادیدند واز تفقد و لطف خان بزرك نسبت بمن ابراز خوشوقتی‌نمودند مکرر میآمدندو مرا تبریك میگفتند و من نیز خدا را شکر میکردم و برای او (نادر) دعا میکردم.

از خان بزرك امر صادر شد که همه روزه بامدادان برای سلام بحضور خان شرفیاب شویم باین منظور برای هر دسته سایبانی که آنرا ایوان مینامیدند در جایگاه مخصوص ساخته شده بود که ده ذرع طول‌ودوزرع عرض آن بود .

برای اهالی هر شهر و هر بلوك یك ایوان مخصوص ساخته شده بود - صبح زود رفتیم بجایگاه معین خودمان - جای هر کس معین بود وهر کس هم جای خود رامیشناخت و بجای خود مینشست . سه ساعت بعد از طلوع آفتاب خان بزرك از دیوانخانه خارج شد -

چاوش‌فریاد بر آورد و دسته دسته بحضور خان بار یافتند وبدون آنکه سخن برلب آورند سر فرود آورده و عبور کردند .

جایگاه خان بنائی بود که طاق آن را با چوب پوشانده بودند و دیوار های آن از نی بود ، جایگاه مهمانان تماما از نی بود ، خیمه های زیادی‌نیز در محوطه خارجی جایگاه خان بر پا بود ؛ جایگاه ما در هوای آزاد و در ساحل رود ارس بفاصله نیم ساعت راه از محل اردو قرار داشت و در این مسافت بیش از پانصد بنا از نی ساخته شده بود و از واردین هرکس را میل داشتند در آن بناها منزل میدادند این بناها از جایگاه خان دور بود ، بعد از دو سه روز بنا بفرمان خان من و کسانیکه از ایروان آمده بودند برای تماشای سراپرده بزرگی که‌ازقزوین

آورده بودند و در داخل دیوار های نی ای در سمت جنوب جایگاه خان برافراشته بودند رفتیم ، طول این خیمه ، ۱۵ و عرض آن ۵۰ ذرع بود این خیمه باشکوه دوازده تیرك داشت و بر سر هر تیرك قبه نقره ای باندازه یك هندوانه متوسط نصب شده بود ، بیرون سراپرده سرخ رنك و اطراف آن دو رویه بود و شبکه های قفس مانندی داشت . داخل سراپرده ازپارچه ابریشمی«قناویز» دوخته شده بود ، سراپرده نا مبرده را تماشا کردیم و برگشته خداوند را سپاس گفتیم .

فصل بیست و هشتم

ورود جمعیت های مختلف از نواحی دور بدشت مغان

کسانی که جزو مدعوین از نقاط دور دست بدشت مغان آمدند عبارت بودند از پیر محمد خان هراتی که در مغان بمقام خان ایروان و بیگلر بیگی رسید ، ولی هنوز در خدمت خان است و بمحل ماموریت خود نرفته و بنیابت او محمد رضا بیگ را از مغان فرستادند که تا حال بجای پیر محمد خان در ایروان است و بر آن ولایت حکمرانی میکند .

از خراسان طاهام (۱)خان یعنی سردار و سرعسکر، میرزاهای مازندران که عبارت هستند از وزیر ، وکیل ، مستوفی ، باش دفتر (سر دفتر) باش محاسب (سر محاسب) و« مناگات » (۱) که تشکیلات اداری در سراسر مملکت باین ترتیب میباشد . از نیشاپور میرزاها یعنی وکیل؛ وزیر؛ مستوفی،

از مشهد ابراهیم‌خان برادر حقیقی خود خان بزرك (نادر) که سالار یعنی سرعسکر و سپهسالار کل آذربایجان است . از سبزوار میرزاها ، وکیل ، وزیر و مستوفی . از استرآباد ؛ محمد حسنخان قجر . ازگیلان میرزاها، وکیل، وزیر ، مستوفی ، از قزوین محمد علیرضا خان . از قم قاسم خان . از کاشان میرزاها . از اصفهان مایار باشی خان (۲) . از تهران لطفعلی

«۱» معنی ومقصود از مناگات مفهوم نشد . «۲» معنی مایار باشی مفهوم نشد .

خان . از سمنان که شاه طهماسب در زندان آنجاست و پسر شاه عباس که جانشین شاه طهماسب است آنجا میباشد . اعیان محلی آمده اند . از شیراز احمد خان (۱) . از لار ؛ علیقلی خان . از بندر ، عبدالله خان . از کرمان ؛ سیورسات باشی آقا باقر . از کازرون، باقرخان سبل سرپرور اوبماخ . (۲) از یزد وکیل و وزیر و مستوفی . از شوواخ (۳) علی مردان خان . از هویزه، والی یعنی خان بزرك . از شوشتر عباسقلی خان . (٤) از بهبهان اسمعیل خان از خورما بات (خرم آباد) بابا خان . از کرمانشاه، حاجی سیف‌الدین خان . ازهمدان، مصطفی خان . از تبریز؛ عبدالرضا خان «٥» . از ساوجبلاغ ؛ محمد قلیخان . از ارومیه ؛ محمد عیسی خان . از اردبیل ، اما مقلی خان . ازنخجوان، رضاخان . ازایروان؛ محمد قلیخان . ازگنجه، اوقورلوخان . از تفلیس؛ علی میرزا خان والی پسر امامقلی خان . ازقزاق، (٦) کخوم بیگ خان ازاصفهان، وردی (۷) ازشماخ بیگلربیگی قرات . از لوره (۸) کلب حسین خان . ازقپان؛ سالیان کاظم بیك خان . ازچوخور سعد (۹) مرتضی قلیخان . ازمغو، سلطان ازکاخت؛ میرزاها . از دربند یعنی دمیرقاپو، موسی خان طالشی . از دورترین نقاط خراسان و فارس و باکو . از جنوب و از «کانان» (۱۰) و از مشرق از اطراف هندوستان و شهرهای مختلف آن ، سلطان ها . میرزاها ؛ مستوفی ها، وکیل ها وزیرها ؛ شیخ‌الاسلام ها . شیخ ها ، ملا باشی ها . ملاها کلانترها ، ملیك ها (۱۱) اعیان ، کدخداها ، مرزبانها ، حکمرانها ، متمولین ، خطباء ، گرد آمدند تا در

«۱» درنسخه چاپ هند محمد خان نوشته است «۲» معنی مفهوم نشد «۳» معنی مفهوم نشد . «٤» درنسخه چاپ هند « عباس » نوشته .

«٥» در نسخه چاپ ارمنستان از تبریز نام نمی‌برد «٦» قزاق از محال غربی گنجه است .

«۷» درنسخه چاپ هند این نام نیست «۸» لوره در هفت فرسنگی جنوب تفلیس واقع است «۹» مقصود مفهوم نشد «۱۰» تلفظ این کلمه درمتن اصلی شبیه « کنمان» است مقصود مفهوم نشد « ۱۱ » درارمنی ملیك کسانی رامینامیده‌اند که ازطرف دولت مامور جمع آوری مالیات و مسئول رتق وفتق امور بوده‌اند شاید از کلمه ملك عربی گرفته شده باشد

هنگام جشن حضور داشته باشند . این عده همه روزه دسته دسته بترتیب بسلام خان بزرك بدیوان میرفتند . ترتیب آن نیز از این قرار بود که اول از شهر های خراسان و آذربایجان و تا برسد بایروان هر دسته یکساعت در حضور خان میماندند و سپس بمحل اقامت خود مراجعت مینمودند (۱) .

فصل سی ام

بیان مقررات جایگاه دسته های مختلف وقوانین درباری برای تعیین جای هر کس ومحل ایستادن پسران وبرادرزادگان خان اعظم (نادر) وخانها ودسته‌های سرباز بترتیب مقام هریك دردربار وتعداد نفرات آنها وچگونگی اسلحه آنها

پس از آنکه برای هرطبقه جای مخصوصی معین کردند ، واردین صبح گاهان از خیمه ها خارج شده ودر جایگاههائی که از نی ساخته شده و در نزدیکی محل اقامت خان بزرك واقع بود جا میگرفتند ، در ساعت دوم و سوم خان خارج شده بدیوانخانه میرفت وهنگامیکه برجایگاه خودمی نشست سی نفر چاوش باصدای رسا درمقابل خان حضار را بشرفیابی دعوت میکردند و« جزائرچیان» (۲) یعنی تفنگچیان خان که سه هزار نفر بودند با مین باشیان داخل حصار نی ای بدو سه ردیف اطراف دیوار میایستادند و وزن هریك تفنك های بزرك آنها از پانزده حوق ترکی زیاد تر بود (۳) این تفنك‌ها دارای بندهای سیمین بود و مانند عصا بآن تکیه میدادند ؛ کلاه آنها ازنمد بود وآنرا « کچه‌قالپاق» مینا میدند وبر دوطرف آن منگوله آویخته بودند و روی ترك کلاه ها نوشته

«۱» فصل۲۹ کتاب چون منحصراست بشرح جغرافیائی رودارس از ترجمه آن خود داری شد
«۲» در تلفظ ارمنی « جزایرچیان» است معنی و وجه تسمیه آن مفهوم نشد «۳» حوق عین تلفظ کلمه ارمنی درمتن کتاب است در جای دیگر همین کتاب میزان حوق را اینطور معین میکند که دو حوق وربع معادل یك من تبریز بوده است .

بود « الله یا الله » و کلاه سه هزار نفر بسه قسم مختلف نوشته شده بود این تفنگچیان با این لباس وقتی نزد یکدیگرمی ایستادند منظره آنها بسیار وحشت آور بود . نزدیکترین اشخاص به خان بزرك برادرش ابراهیم‌خان بود وبعد ازاو پسر خان بزرك : رضا قلیخان وسپس پسر برادرش که کوچکتر بود موسوم به مرتضی قلیخان ، پسر کوچکتر خان بزرك محمد علیخان وهمینطور خانهای دیگر بترتیب مقام ودرجات خود قرارمیگرفتند ، ودر جلوی آنها بشکل دایره در دوردیف « چاندایول‌ها » درحالی که جقه‌ای ازپرخروس بر کلاه آنها نصب بود و نسق چی‌ها که فرمانده آنها سه جقه برجلوی کلاهش نصب بود وبرسر هرجقه یك پر قرار داده شده بود ایستاده بودند . . . . . .

وظیفه چاندایول ها آن بود که راهها و گردنه ها را مانند پستانچی ها (۱) نگاهبانی میکردند بعلاوه اردوگاه شاه را شبها محافظت مینمودند و هرکس را شاه میخواست بقتل رساند بدست آنها میسپرد و در جنگها نسق‌چی ها موظف بودند که هر ابلاغی خان صادرمیکرد بلشگر برسانند و هرکس از لشگریان میخواست عقب نشینی کند او را بقتل برسانند . هرکس را شاه میخواست بوسیله این دسته احضار میکرد و آنها را برای اجرای اوامر خود مانند دژخیمان بیرحم بنقاط دور اعزام میداشت ، در اردو آنها شب و روز نگاهبانی میکردند ومراقب و مسئول دزدان وراهزنان بودند، وظیفه جارچیان آن بود که در هنگام جنك هرچه خان بزرك دستور میداد عین فرمان اورا با صدای رسا اعلام میداشتند .

خان شش هزار نفر کشیکچی دارد که گرد کلاهشان نوار سفیدی پیچیده اند بطوریکه کلاه آنها دیده نمیشود دو هزار کشیکچی ها با تفنك های معمولی بنوبت شب و روز جایگاه خان را کشیك میدهند و هر سه روز

«۱» مقصود پست چی ها میباشد

یکبار نوبه کشیك آنها عوض میشود چاندا یول ها سیصد نفرند و نسق چی‌ها سیصد نفر میباشند و ایل آقاچلی که پسران یا برادران خانها هستند همیشه آماده خدمت هستند و اگر خان نسبت بکسی تندی کند ودستور بدهد او را کتك زنند این دسته او را بسته و بسر زمین می افکنند و آنقدر او را میزنند تا خود خان دستور دهد بس است .

فصل سی و یکم

بر پا ساختن خیمه را روز قبل از سلام

عید فرا رسید خان امر فرمود سرا پرده بزرك را برافراشتند زیرا سه‌روز پس از نصب آنرا برچیده بودند ، روز قبل از عید سرا پرده رامجدداً بسمت‌مشرق جایگاه خان بر افراشتند و چون آنروز بسلام رفتیم ، خان بزرك (نادر) نیم ساعت پس از طلوع آفتاب از جایگاه خود خارج شد و بطرف شمال ایستاد و برادرش ابراهیمخان درسمت چپ و پسربزرگش رضا قلیخان پائین تر ازبرادرش و پسر برادرش بعد از پسر بزرگش ایستادند زیرا سنش کمتر از او بود ، سپس پسر کوچکش مرتضی قلی میرزا زیر دست پسر برادرش ایستاده بود زیرا کوچکتر از او بود و سایر خانها مطابق مراتب و در جانشان ایستاده بودند سه هزار نفر جزائرچیان باتفنگهای بزرك خود شان در خارج محوطه در یك ردیف ایستاده بودند ، و نیز «همیشه کشیکچیان» باتفنگهای معمولی خود صف کشیده بودند چاوش هاجلوی آنها قرار گرفته بودند و در مقابل آنها چاند ایول ها و نسقچی ها و در مقابل خان ایل آقاجلی ها یعنی پسران و برادران خانها ایستاده بودند؛ از طرف خان بزرك امر صادر شد که شتر ها را آوردند و باهم در انداختند و سپس پهلوانان با هم کشتی گرفتند و بحضار دستور صادر شد که مانند روز گذشته و دو روز قبل با صف مرتب از مقابل خان سلام

داده عبور نمایند و اشخاصی که از نقاط مختلف آنجا آمده بودند بترتیب از جلوی خان عبور کردند و در حال سکوت تعظیم کرده میگذشتند و پس از خاتمه مراسم سلام و احترام هر دسته بجای خود مراجعت میکردند .

فصل سی و دوم

شرح بار یافتن بحضور خان در سرا پرده

در موقع مراجعت از مجلس عید بمنزل در راه از کلانتر و از ملیك پرسیدم صبح فردا که بامداد عید است چه موقع باید بسلام رفت و آیا لازم است برویم یا خیر ؟ جواب دادند باید حتماً رفت و مراسم و تشریفات همان است که مانند هر روز شرفیاب شویم، من گفتم در اسلامبول مرسوم است که سلام و نماز در بامداد انجام میآید و اعیان و اشراف قبل از طلوع خورشید بکاخ پاشا میروند وهمه در آنجا گرد آمده برای بجا آوردن نماز حاضرمیشوند و پس از آن بمنازل خود بر میگردند ، بنا بر این ما یکساعت قبل از طلوع خور شید بزیارت خان برویم ، این سخن مرا پذیرفتند ، بامدادان قبل از طلوع خورشید بجاهائی که برای ما معین شده بود رفتیم و نسق چی ها با محبت ما را پذیرائی کردند ؛ اندك مدتی گذشت سفیرمسکو آمد و آنها رانیز درمحل دیگری جا دادند ، و در مدت بسیار کمی جمعیت کثیری گرد آمدند ، خان ها ؛ سلطان ها ، میرزا ها ، مستوفی ها ، کلانتر ها ، ملیك ها ، ملا باشی ها ، ملا ها ، کدخدا ها ، ثروتمندان ، مین باشی ها ، صد باشی ها ، پنجاه باشی ها ، ده باشی ها ، جزائرچی‌ها ، همیشه کشیکچی ها ، چاندایول ها، نسقچی ها ،خان‌زاده‌ها، ایل آقا جلی ها ، عده ای مختلف که محل گنجایش آنها را نداشت باسه هزار جزائرچی در دو ردیف ایستادند این عده در محوطه حصار نی ای بمیزان یك میدان تیر رس ایستاده بودند که عثمانی ها آنرا « اعلی » یعنی فوج مینامند

در دست همه آنها تفنك های بزرك بود و از بین آن فوج سفیر عثمانی گنج علی پاشا را عبور دادند و بردند به سراپرده ای که جلوتر از همه بود جای دادند . سپس ایلچی مسکو را راهنمائی کردند ، و جمیع مدعوین را طبق مراتب هر یك در جایگاههای مخصوص طبق دستور خان بزرك جا دادند و اسامی مدعوین بنا بمراتب هریك بدستور خان دانا روی ورقه هائی قبلا نوشته شده بود وطبق آن نوشته ها هریك از مدعوین را بمحل خود راهنمائی میکردند و پی در پی تاکید میکردند که هر کس جای خود را بشناسد و بداند چه کسی بالادست و چه کسی زیردست او قرار دارد و توجه کنند جای خود را اشتباه نکنند و در هم نه نشینند ، بآنها توصیه میشد که چون بسراپرده خان بزرك برای سلام میروند با تواضع و آرام و متین بدون شتابزدگی داخل شوند و در حرکت و نشستن عجله ننمایند و با تواضع و احتیاط کامل بنشینند و برخیزند ؛ مدعوین همه طبق اوراقی که قبلا نوشته شده بود جای خود را دانستند ، جای ما نیز در بین خان زادگان بود . همه در سکوت صرف ایستادند ومنتظر ورود بسراپرده بودند ، نیم ساعت بدین ترتیب گذشت .

فصل سی و سوم
چگونگی روز عید

امر خان نامدار صادر شد و خان زادگان یعنی «ایل آقا جلی» ما را بسراپرده دعوت نمودند ، و همانقسم که مراسم را بما یاد داده بودند عمل کردیم ، وارد حصاری که از نی ساخته شده بود شدیم و چون بسراپرده رسیدیم کفش از پا بیرون کرده با احترام و تکریم وارد سراپرده شدیم و در وسط سراپرده ایستاده بافرود آوردن سر مراسم سلام بعمل آوردیم و تبریك عید عرض کردیم و دردوطرف سراپرده نشستیم ـ سراپرده بسیار بزرك بود وما دو زانو بدون صدا

نشسته تماشا میکردیم ، خان بر صدر سراپرده در محوطه شاه نشین جلوس کرده بود و بر صدر سراپرده سه شاه نشین ساخته بودند ، که با پرده ودر ، از یکدیگر جدا میشد و آنرا جبین لوخ مینامند . خان در یکی از آن شاه نشین ها رو بروی ما نشسته بود و پرده های درها باز بود ، طرف دست راست خان در خارج از شاه نشین ها گنجعلی پاشا سفیر عثمانی نشسته بود و زیر دست او هفت یا هشت نفر از خانها و والی تفلیس که برادر زن خان بود نشسته بودند ، والی کسی را مینامند که پس از شاه مجاز است بر سر جقه داشته باشد و شخص دوم مملکت محسوب میشود و والی از تمام خانها بزرگتر است . برادر زن خان والی و حکمران تفلیس و کاخت (۱) بود ؛ پائین تر از او جای ما بود و زیر دست ما ٤٥ تن خان بترتیب نشسته بودند که تعداد و شرح آنها را بعداً خان ایروان محمد قلیخان بکلانتر و ملیك تعریف کرده بود و او تعداد آنها را شمرده بود و الا من از ابهت حضور خان چنان در حیرت بودم که متوجه حضار نشدم . مقابل ما سمت چپ سراپرده برادر خان ابراهیم خان نشسته بود بعد از او پسر بزرگ خان رضا قلیخان و بعد از او پسر برادرش علی قلی بیك وپسر کوچکش مرتضی قلی میرزا و ایلچی روس و بعد خانها بترتیب نشسته بودند . و بعد از آنها فقط چند نفر ضابط نشسته بودند .

گرچه از شدت بیم و احترام نشمردم ولی قریب صد نفر دسته دسته اطراف سراپرده نشسته بودند و سایرین که عبارت بودند از اعیان ؛ مین باشیها ، یوزباشیها ده باشیها ، میرزاها در پشت سر ما ایستاده بودند .

در چهار طرف سراپرده بفاصله نیم ذرع دور از بدنه چادر با پرده کرباسی غلام گردشی تشکیل داده بودند که عثمانی ها آنرا « بارما خلوق » مینامند این راهرو مفروش و دیوارهٔ داخلی آن دو وجب ارتفاع داشت و کسانی که ایستاده

«۱» کاخت از محال گرجستان است

بودند در داخل آن جای داشتند و ما جلوی آن نشسته بودیم ، در وسط سراپرده دو طرف تیرك های آن دو سفره گسترده بودند و بر طرف راست سه ظرف بزرگ طلا قرار داده بودند (۱) این ظروف شبیه همان ظر فهائی بود که در اسلامبول و روم « شربتچی» مینا مند و سر سفره میآورند . سه تنك یعنی سه صراحی که ظرفیت هر یك ۵ الی شش حوق بود (۲) بر سر سفره بود و سه سینی طلا که یك وجب و نیم عرض آن بود بر هریك هفت جام طلا ، مانند جامهائی که ما در کلیسا استعمال می کنیم نهاده بودند که بلندی هر یك یك کیل(۳)بود ، این جامها دارای پایه های طلائی بود وباآنها دو طاس طلائی وجودداشت . و دوعود سوز بزرك از طلا که وزن هر یك متجاوز از هزار درم بود آنجا دیده میشد که با چهار زنجیر کوتاه باندازه نصف زنجیر عودسوز های کلیسا و با زنگها تزئین شده بود . در حالی که سر زنجیر ها با قلابی بهم متصل میشد ، همچنین درطرف چپ سرا پرده نیز بهمان تعداد و بهمان طرز تمام اشیاء فوق از نقره دیده میشد ظروف بزرك را با شربت پر کرده و روی شربت تخم ریحان پاشیده بودند .

سه سینی طلا که یك ذرع و نیم طول هر یك از آنها بود طرف راست خیمه و سه سینی نقره بهمان اندازه در سمت چپ قرار داده بود ند و در آن سینی ها کله قند های کوچك باندازه کله قند های ونیزی چیده بودند .

در آغاز پذیرائی بمدعوین باگلاب پاشهای زرین و سیمین از دو سمت گلاب میپاشیدند و نخست از خود خان شروع نموده بعداً دیگران را معطر میساختند.

سپس با عود سوز های طلا چهار سمت سرا پرده را بوی خوش داد ند و بعد از آن عود سوز های نقره بحرکت آمد و آنها را بچهار سمت سرا پرده

«۱» سفره را در متن ارمنی « دستخوان » وظرف‌را « بادیه » مینامند
«۲»درمتن‌اصلی پنج پنج وشش شش نوشته شده است
«۳» کیل فاصله بین انگشت شصت وسبابه است .

گردانیدند عودسوز های طلا را از سمت مشرق بجنوب و عود سوز های نقره را یکی درشمال و یکی در مغرب حرکت میدادند ؛ در همین موقع نیزمستخدمین با جامهای طلائی که در پایه های زرین سینی قرار داده شده بود بمدعوین شربت میدادند ، باین ترتیب که هفت جام را پر از شربت نموده بدست چپ گرفته تقدیم حضار مینمودند و چون جامها تهی میشد از صراحی ها آنها را پر میکردند و وقتی صراحی ها خالی میشد از ظروف بزرك مملو از شربت صراحی ها را پر میکردند (۱) تا همه حضار بنوشند کسانیکه در عقب سر ما یا در خارج از سرا پرده حضور داشتندوعبارت بودنداز اعیان،افسران،میرزاها،حکام،مرزبانان؛باپیاله نقره شربت مینو شیدند ، را مشگران ، خرد و کلان و ۲۲ نفر پسرا نی با نوار هائی که دو وجب از طرف با زوان آنها آویخته شده بود خود را تزئین داده بودند و زنگهای کوچك بر گرد پای خود بسته بود ند در مقابل خان و حضار میرقصیدند و سایر رامشگران سنتور ، طنبور ، کمانچه و قانون و انوتك (۲) و سایر آلات موسیقی مقابل خان مینواختند و با هریك آهنگی میسرودند و رقاصان باآهنگهای موسیقی میرقصیدند و آواز و رقص بایکدیگر تناسب وهم آهنگی داشت،یکساعت این ساز ورقص طول کشید و درهمان حال نیز عود سوز ها در گردش بود . هنگامیکه مجلس پذیرائی پایان یافت همه بجایگاه های خود بازگشتیم ، و مرا آقا که پسر آشخار بیك کلانتر و ملیك تفلیس بود با همراهانم که عبارت بودند از کلانتر ، ملیك ؛ اعیان و کدخدایان ایروان ؛ سد آباد و نخجوان وگوختان (۳) در چادر خود پذیرائی نمود هنگامیکه

«۱» کلمه ای که بظروف بزرك ترجمه شده در متن ارمنی « بادیه » است و همان نام ظرفی است که هنوز هم در ایران استعمال میشود «۲» انوتك عبارت بوده است از چندین‌ظرف که با نواختن چوب روی آنها نغمات موسیقی ازآن بر میخاسته است
«۳» گوختان از محال نخجوان است

در جلو چادر سر میز نشسته بودیم ، بمسافت دو سنك انداز در مقابل ما بندباز ها (۱) روی طناب بازی میکردند، مقارن غروب سوار اسب شده و بسرای تبریك عید نزد خان ایروان رفتیم و از آنجا بمنزل برگشته خدا یرا سپاس گفتیم که قلب پادشاهان را در اختیار خود دارد تا بهر کس خواهد خشمگین شود و بهر کس اراده کند مهربان گردد (۲) .

فصل سی و چهارم

روز دوم عید ، بردن مدعوین را از اردو بدشت و صدور دستور مبنی بر مشورت و انتخاب شخصی راکه بتواند بر ایـران سلطنت نموده و بر همه ریاست نماید .

روز دوم عید مجدداً بسلام رفتیم ساعت دو ما را بفضای بازی دعوت نمودند که در یك نقطه دشت بفاصله یك میدان اسب از جایگاه خان بزرك دور بود ، امر صادر گردید که همه خانها با دسته های محلی خود بطور جداگانه با یکدیگر مشورت نمایند ، همه دسته دسته پنجاه نفری و صد نفری گرد هم آمدند و بکنکاش پرداختند و از هم میپرسیدند منظور از این دعوت و گرد آوردن ما در این محل چیست و چه سئوالاتی از ما خواهند نمود ؛ در این موقع از طرف خان بزرك هشت نفر میرزا که عبارت ودند از میرزا ذکی ، میرزا مهدی و یك خان که او را ولی طهماسب (۳) مینامیدند ، و دایار باشی اصفهان که معنی آن صاحب عیار است و عبدالقادر میرزای کاشانی و علی اکبر میرزای خراسانی و صندوقدار خان بزرك ، آمدند و در محلی ایستاده حضار را بوسیله

«۱» در متن ارمنی بند بازان را « جانبازان » میخوانند بعید نیست در زمان بادر چنین کسان را که در باز بهای خطرناك با جان بازی میکرده اند در فارسی « جان باز » مینامیده اند «۲» جمله آخر یك ضرب المثل قدیمی ارمنی است «۳» در نسخه چاپ ارمنستان وکیل طهماسب » آمده

چارچی ها و نسق چی ها دسته دسته طلبیدند تا باتفاق خانها و کلانترها و ملیك ها و کدخداها و ضابطین بحضور آنان بروند ، اطراف میرزا ها را نسق چی ها و پیش خدمتان احاطه کرده بودند ؛ از یکطرف مدعوین دسته دسته وارد میشدند و بحضور هفت نفر نامبرده میرسیدند و در این کار نمایندگان شهر های مهم را بر دیگران مقدم میداشتند ، هفت نفر مزبور بآنها اعلام میداشتند که فرمان خان بزرك بر این است که بروید و بین خودتان مشورت نمائید که چه کسی را شایسته آن میدانید که انتخاب کنید تا شما و کشورتان را آرامش و آسایش بخشد، زیرا او (خان بزرك) اینك پیر شده و از جنگهای ممتد خسته است و حالا که بلطف الهی ایران را ازدست دشمنان نجات داده ودشمنان را ازخاك ایران بیرون رانده و مملکت در مهد آرامش غنوده میل دارد بخراسان رفته در قلعه خود منزوی شود و در آنجا برای خود و جهت شما دعا کند؛ بنا بر این بر شماست که تاساعت ۹ امروز باهم مشورت کنید و ساعت ۹ مجدداً در این محل گرد آئید و هر دسته علیحده تصمیمات و نظریات خود را اظهار دارد تا جواب ونتیجه بخان معروض گردد

فصل سی و پنجم

بازگشت سریع بمحل سابق پس ازمشورت وتقاضای اینکه خودخان اعظم ریاست مملکت را بعهده گیرد وسه درخواست او (خان اعظم)

رفتیم و تا ساعت هشت مشورت کردیم وسپس بدانجا بازگشتیم و از ترس یکساعت هم از وقت معین زود تر آمدیم ، مجدداً هفت نفر فوق الذکر بطرز صبح در محل نامبرده ایستادند و ما را بحضور طلبیدند و از هر دسته جداگانه سئوال کردند و ازهمه متفق القول پاسخ یکسان شنیدند ، این سئوالات ازساعت ۸ شروع و تا غروب طول کشید و سپس اجازه مرخصی داده شد که صبح زود

روز بعد بدانجا باز گردیم . روز بعد که سوم عید بود بمحلی که معین شده بود رفتیم و بعد از سه ساعت مارا بدشت انتقال دادند و دسته دسته جدا گانه با خان ها و بزرگان و کدخدایان روی چمن نشسته بودند و همه با هم صحبت و بحث نمودیم در این جلسه از فارسها اشخاصی‌را انتخاب کردند که اگر سئوالاتی بشود بتوانند جواب بدهند ولی از طرف ارامنه فقط من و کلانتر و ملیك تعیین شدیم که درجلسه نامبرده صحبت کنیم ، آنها که از آذربایجان و گرجستان و نقاط دیگر آمده بودند نیز اشخاصی را برای صحبت کردن در حضور هفت نفر تعیین نمودند

امروز نیز مانند دیروز و پریروز اطراف هفت نفررا گماشتگان فراگرفتند و سپس وکیل طهماسب شروع بسخن کرده گفت ؛

« خانها؛ سلطان ها ، بیك‌ها ، آقایان، خلیفه سرافراز ارامنه ، کدخدایان اعیان و عموم وارد دین از دور و نزدیك ، گوش فرا دهید ، فرمان خان بزرك چنین صادر شده است ؛ چون نگذاشتید و نخواستید بمحل خود بروم و آسوده باشم و دست از پرچم (۱) من نکشیدید ، پس سه چیز از شما خواستارم اول آنکه اگر بعد ازاین پسری از شاه و یا یکی از اقوام او قیام کند با او متحد نشوید و باو کمك نکنید و او را نه پذیرید ، دوم آنکه من بعد از لعن و صب عمرعثمانی‌ها خودداری کنیدوسروصورت خودرابرای‌حسن‌وحسین زخمی‌وخونین ننمائید و طبق سوگند و پیمانی که بمن میسپارید از این عملیات خودداری کنید زیرا این لعن و صب ها باعث خونریزی بین دو ملت و دوسلطنت ایران‌وتوران میشود که هر دو پیرو قرآن هستند و موجب اسارت عده کثیر میگردد ، باید این کینه توزی و اظطراب از بین برداشته شود ، چون پیغمبر و قرآن و نماز ما با آنها یکی است ، اگر عثمانی ها دست بسینه نماز میخوانند و ما با دست

(۱) کلمه‌ای که به‌پرچم ترجمه شده درمتن ارمنی «درافش» آمده‌وهمان‌درفش فارسی است

های آزاد ، بهمین قسم رفتار خواهیم کرد آنها برسم خود و ما برسم خودمان عمل می کنیم و نسبت بیکدیگر ابراز تنفر نباید بکنیم تا آنها برای حجاج ما اسباب زحمت فراهم ننمایند و نسبت بآنها اجحاف روانداریم و شمارا مانند حجاج خودشان محترم وچون برادر گرامی دارند ، کعبه را از چهار سمت میتوان نماز خواند شما از هر طرف بخواهید میتوانید نماز بجای آورید، من بعد اتحاد را برقرار دارید و این پیمان را نقض نکنید . سوم آنکه چون مایل هستید من بسلطنت بنشینم بعد از درگذشت من بخاندان وفرزندان من خیانت نکنید و تا ابد از آنها اطاعت نمائید ؛ این سه درخواست را با لعنت نامه‌صورت مجلس کرده مهر نمائید وتسلیم کنید ، اینك چه میگوئید تعهد می کنید یا خیر»

همه بیك زبان گفتند ، بلی میخواهیم و اطاعت می کنیم ، هما نوقت خطبه خوانده شد و همه مرخص شدند .

فصل سی و ششم

خواندن خان اعظم (نادر) خانها را نزد خود و خودداری از سلطنت و التماس و تقاضای خانها بر اینکه آنها را محروم نساخته وکشور را از دست ندهد .

بامداد صبح جمعه بسلام رفتیم ، ساعت پنج ما را بحضور خان راهنمائی کردند ، بترتیب وارد شده پس از تعظیم واداى مراسم احترام در خارج سراپرده توقف کردیم ، وقتی بعد از ختم سلام «جزائرچیان» متفرق شدند، از خانها دعوت شد که در حضور (خان) ناهار صرف شود . مطالب مختلف بمیان آورد و با دلایل و عذرهای موجه‌ازمقام عظیم‌سلطنت خود رادورمیساخت ومیگفت‌از بین خودتان یا از دیگران شخص دیگری را انتخاب نمائید که بتواند کشور را اداره نماید ، میگفت از من دست بردارید بگذارید بروم بقلعه خود درخراسان منزوی شوم، دیگر برای جنك و مبارزه حالی باقی نمانده ؛ هرچه خانها اصرار

میورزیدند ، از قبول مقام سلطنت اجتناب مینمود و در مقابل تقاضا ها ؛ التماس های خان ها ولینعمت (نادر) خردمند میگفت: « بسیاری از شما ها از من رنجیده خاطرهستید ؛ حق هم دارید ، زیراموال زیادی ازدست‌بسیاری ازشما گرفته ام و بسیاری‌را بقتل‌رسانده ویا ازبین برده ام ومقدارزیاد طلاو نقره گرفته‌ام وبسا نقاط را ویران کرده ام و کشور را متزلزل و فقیر ساخته ام ، ولی تا این حد بس‌است بگذارید مردم من بعد بآسایش زندگی کنند و از زحمات من رهائی یابند » خانها در جواب (خان) گفتند « حقیقت میفرمائید ولی لازمه بزرگواری و فرمانروائی همان بوده است که انجام داده اید اگر آنطور جدی در امور رفتار نشده بود چگونه ممکن بود کار های شجاعانه انجام گیرد؛ بنا بر این ما تقاضای خود را تکرار کرده (قبول سلطنت را خواستاریم) زیرا تو را خداوند بریاست ما و کشور ما برگماشته و وظیفه‌ماست که بتو و فرمانهایت اطاعت نمائیم. اگر ما منحرف شویم مستوجب مجازاتیم ، کسانی که اطاعت و فرمانبردار باشند و در خدمتگذاری جدیت نمایند شایسته خلعت هستند ، زیرا اگر بدین منوال عمل نشود کشور اداره نخواهد شد » .

سپس (نادر) این سخنان را بچندیده و سلطنت را قبول کرد و خطبه خوانده شد و من در این موقع دعای « ای پدر ما که در آسمانی .... الخ» را بدون صدا زیر لب خواندم ، سپس هریك بجایگاه خود باز گشتیم .

فصل سی وهفتم

مهر کردن جمعیت صورت مجلس مبنی بر تقاضای سلطنت او(نادر) را و پذیرفتن سه شرط خان اعظم را طی صورت مجلس نامبرده و سپردن خلیفه را بخان ایروان

صورت مجلس مطولی نوشته شد که عرض آن دو وجب بود و بعد از آنکه چندین مرتبه بطوری که مورد میل واقع گردد اصلاح شد شروع بمهر کردن آن

نمودند و از هر شهری جداگانه ، خان ها ، سلطان ها ، میرزا ها ، مستوفی ها مین باشیها ، یوز باشیها ، کلانتر ها ، ملیك ها ، آقایان ، اعیان ، شیخ الاسلام و قاضی ها از پارسها و از ارامنه صورت مجلس نامبرده را مهر کردند. این عمل از نمایندگان خراسان و هرات و مشهد و مازندران شروع شد و باین ترتیب رسیدتا کشور آذربایجان و بعد بترتیب از اهالی آرارائیان(۱) دعوت کردند که صورت مجلس را مهر کنند واین کارسه روزتمام‌طول کشید؛ مخصوصاً کسانی که درفصل سی و پنجم کتاب از آنها نام برده شده و اشخاصی که برای پاسخ دادن بسئوالات هفت نفر (نمایندگان و مامورین خان) انتخاب شده‌بودند (صورت‌مجلس‌مزبور) را مهر کردند ؛ چون این کار خاتمه یافت باز مثل سابق هر روز ساعت سه بسلام میرفتیم و سلام میکردیم .

روزدهم فوریه (۲۱فوریه) چون برای سلام حاضر شدیم (خان اعظم) بانگ زده مرا بحضور طلبید وخطاب فرمود «خلیفه» عرض کردم «بلی» ولینعمت؛چون فارسها بجای « بویور » ترکی میگویند «بلی» ولی نعمت نیرومند گفت «فهمیدی» من شما را« بیك » خطاب میکنم » گفتم« اختیار با توست فر و جلال برتو مبارك باشد » فوراً خان هرات پیر محمد خان دوان دوان بحضور خان آمد دست بر سینه نهاده تعظیم کرد ولینعمت گفت « این خان هرات است مرد خوبی است ، خوشرفتار بوده است ، شما هم باید همانطور که نسبت بمن خدمتگذار بوده اید باو خوب خدمت کنید ، فعلا او از وضع ایروان بی اطلاع است ، شما باید اورا از اوضاع آگاه سازید ؛ من شما را بر آقایان ایروان برتر داشتم؛ شما اطمینان کامل دارم ، هر وقت کاری داشتید به بیگ‌ها مراجعه کنید اگر رسیدگی نکردند به ابراهیم خان در تبریز مراجعه نمائید (۲) اگر او هم نتوانست کار شما را

«۱» مقصود ایروان ونخجوان است «۲» ابراهیم خان برادر نادر بوده است .

انجام دهد مختارید که مستقیماً بخود من مراجعه کنید (سپس رو به پیرمحمدخان کرده گفت) پیر محمدخان اینها مردمان خوبی هستند، متوجه آنها باش، اینها از ما هستند، این خلیفه مرد خوبی است کلیسای اوچ جای خوبی است .
بشما میسپارم هرچه بگوید بشنوید، خوشرفتاری کنید، خاطرش را میازارید، مردی قابل اعتماد است، دنیادیده است، این کلانتر هم (بما) خدمت شایانی کرده است؛ این کلانتر زمامدار ایروان است » سپس راجع بملیك مگردوم گفت : « این ملیك هم برادر ملیك بزرك است او هم خدمات شایان کرده است » در باب ملیك یعقوب جان گفت « این ملیك در زمان جنك عثمانی ها در قلعه خدمت بزرگی ابراز داشته است، خدمت او به (عرض) ما رسیده است، من آنها را بشما میسپارم، از راهنمائیهای آنها در هر کار منحرف مشو، همیشه با خلیفه مشورت کن به « آقا های قزلباش ایروان اعتماد نداشته باش، باینها اطمینان کن، شما را بر رأس آقا های ایروان گماشته ام آرامش مملکت را از شما میخواهم، باید سعی کنید، اگر کاری یا عرضی دارید مراجعه کنید به میرزا مومن و میرزا مهدی آنها بکار های شما رسیدگی خواهند نمود، اینك مرخص هستید » (۱) با عرض تشکر از حضور (خان) مرخص شدیم خدا را شکر کرده با مسرت وافتخار زیاد بمحل خود بازگشتیم .

فصل سی و هشتم

اعطای خلعت، اول ببزرگترین خانها و بعد بدیگران بوسیله صندوقدار و فرستادن خلعت خلیفه را بمنزل ما

در دهم فوریه (۲۱ فوریه) شروع شد باعطاء خلعت ها، اول (نادر) ببرادر خود که حکمران و سردار، یعنی سر عسکر خطه « آترو پاتاگان» که بفارسی

«۱» تمام صحبت های نادر در متن ارمنی بزبان ترکی وحروف ارمنی نوشته شده است

آذربایجان مینامند خلعت داد و نخجوان و ایروان و تمام ایالت آراراتیان و گرجستان را باو واگذار کرد و او را بمقام بیگلر بیگی مفتخر ساخت و از همه خانها برتری داده فرمانفرما ساخت، سپس به باباخان خلعت داده و اورا بجای پیر محمد خان مامور خراسان وهرات نمود وایروان‌را واگذارنمودپیر محمدخان و باو خلعت بخشید و بعد از آن همه خانها را طبق مقام و شایستگی هر یك با اعطای خلعت مفتخر نمود و دستور های لازم صادر نموده آنها را مرخص نمود و بسایر بزرگان خلعت بخشیدو با دست خود خلعت خانها راکه عبارت بود از« کلیچه» (۲) زربافت که دامان آن از پوست سمور بود و قبای زربافت و کمر بند اعلی چرکزی (۳) که قیمت آن سه وچهار و پنج تومان میشد و نیز یك مندیل (٤) که آنرا دور کلاهی می پیچیدند که آنرا سابقاً خود (نادر) بطرزتازه تعبیه کرده بود آن کلاه مانند صلیب دارای چهار گوشه بود و آنرا کلاه‌طهماسبی مینامیدند و عموماً این نوع کلاه را مثل خود او بر سر میگذاشتند، سپس‌بحاجی حسین کاشانی تاجر باشی فرمانداد؛ طبق مقام و لیاقت هر یک خلعت آنها را بشرح ذیل تقسیم نماید، کسانی که : اینده منتخب ولایات میباشند و موافقت نامه را مهر کرده اند اسامی آنان نوشته و در حضور او (نادر) خوانده شود وسپس بهر یك چند تومان و خلعت داده شود، اسامی در دفتر ثبت شد و طبق آن صندوق‌دار که تاجر باشی بود از دور ترین نقاط خراسان در مشرق تا برسد بکلیه واردین انعام و خلعت بخشید، بخانها یك کلیجه و یك قبا و یك کمر بند و یك مندیل، بمیرزا ها سایرین و مرزبانان و حکمرانان یك قبای زری و یك کمر بند چرکزی و یك مندیل زربافت و آنها که از طرف مشرق و از نقاط دور آمده بودند بهر یك یك اسیر داد؛ زیرا ازگرجستان هفتصد اسیر گرجی و ارمنی آورده

«۲» کلیجه در متن ارمنی« کورتیك آمده است «۳» چرکس یا چرکز محلی در شمال قفقاز است «٤»مندیل پارچه ابریشمی است که زنها آنرا گرد سر می پیچیده اند .

و دند؛ نصف آن اسرا را بین مدعوین تقسیم کرد به بعضی دختر و زن و ببرخی پسر بخشید بهر یك از کدخدایان و آقایان یك تومان پول داد تا نوبت باها لی آذربایجان رسید و بآنان بهمان منوال رفتار کرد و چون نوبت باها لی ایروان و ولایات و آرارات‌نشین رسید بآنها نیز همانقسم رفتار نمود ولی اسیر بآنها نداد (۱).

در ۱٤ فوریه (۲۵ فوریه) روز شنبه که مصادف با عید سر کیس بود بایروانی ها و نخجوانی ها خلعت بخشید وفرمانداد خلعت ما را بتوسط ناظم‌های مجلس بمنازل ما بفرستند زیرا منازل ما از همه دورتر بود ، خلعت کلانتر راهم با خلعت ما فرستادند ، خلعتی که برای ما فرستاده بودند عبارت بود از یك کلیچه زربافت ، یك قبای زربافت ، یك کمربند ذیقیمت چرکزی یك مندیل گرانبهای سیاه رنك که دارای ریشه گلابتونی بدرازی یك انگشت بود (۲) و سر گلابتون ها چیز عجیبی که ساخت هندوستان بود آویخته بودند واین مندیل راگرداگرد « وقار »(۳) می پیچیدند ... (یك سطر ازمتن کتاب معنی و مفهوم آن معلوم نشد) ... بکلانتر یك قبا ویك کمر بند چرکزی ویك مندیل داده شد ولی خلعت من بسیار گرانبها و اعلی بود .

فصل سی و نهم

پوشیدن خلیفه خلعت را و رفتن بحضور (نادر شاه) برای عرض تبریك و تشکر از اعطای خلعت ، صحبت خلیفه و (نادر شاه)

روز بعد که یکشنبه بود به « کشیك خانه » رفتیم « کشیك خانه » یعنی

«۱» جمله اخیر در نسخه هند نیست .

(۲) کلمه ای که **بگلابتون** ترجمه شده درمتن ارمنی عیناً **گلابیتون** آمده ممکن‌است ازترکی یا فارسی گرفته شده باشد (۳) **وقار** کلاه سیاهی را مینامند که خلیفه ارا منه آنرا بر سرمیگذارد وازپارچه مشکی دوخته شده اطراف گردن را میپوشاند

« **لیلی چادری** » (۱) وآن عبارت است از محلی که برای مراجعه کنندگان نیست بلکه خانهای بزرك درآنجا گرد میآیند و نشسته قلیان میکشند ، مذاکرات تفریحی میکنند ؛ منتظر احضار ولینعمت (نادر شاه) میشوند واگر احضار شوند درحالی که خلعت های خودرا پوشیده اند بحضور میروند صد نفر کم وبیش درآنجا حضور داشتند ، هنگام سلام فرا رسید ، موقعی که آنجا رسیدیم برسم معمول تعظیم کردیم ، فوراً یکنفر میرزا از اهل تبریز از نژاد فارس که در آذربایجان وزیر واز خانواده سلطان جهانشاه بود پیش آمد .

در فارسها مخصوصاً در زمان نادر قلی‌ولینعمت رسم است که برای دریافت مالیات دولتی (۲) درهر شهر سه نفر مامور تعیین میشود اول میرزا وکیل یعنی « **ترپیت میری** » (۳) و(٤) که او بزرك وفرمانده آن سه نفر است و بالا تر از آن دو نفر می نشیند ؛ او مانند دفتردار بزرك (مالیاتها را) وصول میکند و میپردازد و (درباره آن) قضاوت میکند ولی بدون اطلاع و موافقت آن دو نفر نمیتواند عملی انجام دهد شخص دوم را وزیر مینامند که مقام او متوسط است و دفتر ولایت دراختیار اوست که عایدات ومخارج و مصارف در دست اوست (۵) سومی را « **میرسوفی** » (میرزا مستوفی) مینامند که امین دفتر است وکلیه دفاتر دراختیار اوست و او تمام دفاتر درباری را تنظیم میکند تمام دهکده ها وملك های « بگلیك » (٦) دردست اوست . به جهات فوق الذکر وزیر آذربایجان یعنی « آتر پاتاگان » از خاندان

(۱) مقصود مفهوم نشد (۲) کلمه‌ای که بمالیات ترجمه شده درمتن ارمنی« گلور» است اصل این کلمه ترکی است که معنی آن عایدات است واز کلمه « گل » ترکی میآید که به معنی « بیا » آمده (۳) شاید میرضابط باشد (٤) یکجمله یا نام سه کلمه‌ای مفهوم نشد (۵) درمتن ارمنی این کلمات « گلور ، گیدار؛ ایراد ، مصرف » نوشته شده که فارسی آن « عایدات ، مخارج ، ایراد ؛ ومصرف » است وشاید دولغت آخری مشابه یکدیگر باشد (٦) این لغت ترکی ومقصود ازآن املاکی است که درتصرف بیگ هاست

جهانشاه میباشد که خود اونیز شاعر بوده است . آنچه را او بر روی کاغذی نوشته بود و (درحضور نادرشاه) خواند بقرار ذیل است ،

« سکه برزر کردنام سلطنت رادرجهان خسرو عادل شه نادرقلی گیتی‌ستان
هرکه رابسر او خدا یار است ، هر که برگردد ازوی . . . . . (۱)
الحمدالله پادشاه ما نادرقلی ایران است هر بنده . . . . خدای تعالی یار است
هر بنده زاو برگردد شرمسار است
سکه برزر کرد نام سلطنت را در جهان شاهدین نادرقلی اسکندر صاحب قران
پادشاه ممالك ایران ظل سبحان و نادر دوران » (۲)

پس‌از قرائت اشعار فوق باصدای بلند گفت « فاتحه » وهمه حضار دستها برافراشته در سکوت زیر لب زمزمه کرده فاتحه را خواندند ، ولی نمیدانم آیاهمه میدانستند یاخیر ، من‌هم دستهارا برافراشته دعای « ای پدر ما که در آسمانی . . . » راخواندم وقتی این مراسم بانجام رسید همه دستهارابرصورت و ریش مالیدند و من نیز بنام مسیح علامت خاج برسینه نهادم وسپس متفرق شدند ، اندکی مکث کردم و در قیافه ولی نعمت مبهوت‌شده خیره ماندم او نیز بمن نگریسته گفت (ای خلیفه گل‌بورا) « ای خلیفه بیا اینجا » بخود جرئت داده نزدیك او رفتم باز گفت « پیشتر بیا پیش‌بیا » نزدیکتر رفته مقابل او ایستادم ، بر تخت بلندی نشسته بود گفت ، « خلیفه میدانی فردا پس فردا تورا مرخص خواهم کرد » در پاسخ گفتم « برعمرودولت ولی‌نعمت افزوده گردد از خداوند خواستارم همانطور که در ایران فاتح بودید در قندهار

(۱) بجای لغاتی که خوانده ومفهوم نشد نقطه گذاشته شده است
(۲) چون نویسنده متن ارمنی ترکی میدانسته ولی با زبان فارسی آشنا نبوده در تلفظ لغات فارسی دچار اشتباه شده و یا آنکه در چاپ ارمنی غلط بطبع رسیده در هر هرحال اغلب لغات در ترجمه مفهوم نشد

و هندوستان نیز پیروزمند باشید » ولی نعمت از شدت مسرت خندید وفوق‌العاده خشنود شده گفت « بارك‌الله خلیفه ، بارك‌الله » پس بخود جرئت داده گفتم « ازپیشگاه بافروجاه تو استدعا دارم که تقاضای مرا انجام دهی » فوراً گفت « بسیار خوب ، خلیفه را ببرید نزد میرزا مؤمن و هرتقاضا و هرمطلبی دارد انجام دهید » بلا فاصله یکی از آقا جلی ها که همیشه درحضور هستند و آنها عبارتند از پسران خانها باچماق منقشی که‌در دست داشتندجلوما افتاده ومارانزد میرزا مومن برد ، جایگاه میرزا مومن متصل بعمارت ولی‌نعمت بود آقا جلی آنچه‌را ولی نعمت دستور داده بود بمیرزا مومن گفت ، میرزامومن جواب داد « برسر و چشم من » شب فرمانهارا حاضر میکنم و نایب میآید میگیرد ، چون تازه میرزامومن رابرای نوشتن فرمانها باین سمت منصوب کرده بودند ، زیرا اول میرزامهدی فرمانهارا مینوشت‌و مهردراختیار میرزامومن بود واومهردار بود، در نتیجه‌یك بهانه‌میرزا مهدی از کارافتاد (ومیرزامومن بجای او نشست) میرزا مهدی مردی‌عاقل و خوش حس و خاطرنگاهدار مردم بود (ولی) شخص‌تازه یعنی میرزا مومن هنوز درانشاء فرمانها اطلاعی نداشت وبسیار کم‌دل و ترسو بود اما چون هردومنشی بایکدیگر هم‌منزل بودند برای‌خاطرما فرمانهارا میرزا مهدی انشاء کرد و آنچه‌شایسته‌بود بقلم آورد .

فصل چهارم

صدور فرمانهای مورد استدعا و صدور دستورهای زیاد بخلیفه وسپردن او را بدست ضابط های ایروان

صبح‌روز بعد خلیفه قلع چی (۱) اوغلی استپان راکه در راه نایب خلیفه قرار داده بودم و با ما در دشت مغان حضور داشت فرستادم که فرمانها

(۱) قلع چی در ترکی یعنی سفیدگر

را بگیرد، او رفت و فرمانها را که هفت طغرا بود گرفته شادمان باز گشته بما تسلیم نمود. همان روز باز بسلام رفتم مجدداً بما تأکید کردند که عصر هم ناگریزیم بدیدار ولی نعمت برویم تا مارا بضابط خود بسپارد و مرخص شویم. همه رفتیم و درجایگاه مخصوص خود ایستادیم تاعصر و ساعت ۹ گرد هم آمدیم درآستان ولی نعمت اشخاص نامبرده در زیر حضور داشتند، کلانتر ملیك جان، ملیك ها کوپجان، واز اشخاص غیر کلانتر علی‌قلی، کدخداها، ملیك‌های ارمنی. از آنجائیکه ایروان دارای نه محله است نه نفر ملیك دارد که همه تابع کلانتر هستند و درمقابل او مانند غلام میلرزند (۲) مارابااین ملیك‌ها وشیخ‌الاسلام ایروان وآقایان ومیرزا ها بحضور بردند، و (نادرشاه) مارا نصیحت کرد ودر انجام امور دولتی ورعایت بهبود زندگی و آسایش رعایا ولشکر که آنهارا خدمتگذارمینامند وحقوق میگیرند سفارش های لازم نمود وبرای پرداخت مواجب آنها بمیرزا ها دستور داد و جهت تعلیمات نظامی وسوارکاری و بهبود پرورش اسب ها و حفظ اسلحه های جنگی ازقبیل زره، شمشیر، خمپاره، شمشیرهای کمری، سپر، ترکش تیر کمان، تفنگ که تمام آنها باید مهیا باشد و بهترین اقسام آنها راهم داشته باشند سفارشهای شاهانه نمود وبیاناتی درباره حفظ کشور وموضوع های دیگرایراد نمود، و درپایان اظهارات خود بمیرزاها گفت. «خلیفه رابشما میسپارم هرچه از ده وملك اشیاء دیگر که درخوراوست بطوریکه نه بدولت زیان وارد آید ونه برای اوموجب اشکال گردد، باو مطانمائید واگر او نه پذیرفت بدیگران بدهید، میدانید که من باو علاقه مندم، شمانیز باید دوستداراو باشید وطرز رفتار شما قسمی باشد که ازشما گله مند نشود» سپس روبما کرده فرمود: «خلیفه اینك ازما جداخواهی شد

(۲) بنظر میرسد دراینجایك یاچندجمله‌ازقلم افتاده زیرادرهردو نسخه‌مطلب ناقص‌است

و میروی و دیگر شخصاً نمیتوانیم بشما کمك کنیم زیرا شمارا بضابطین‌سپردیم، پس هر مطلب داشته باشید آنها مامور انجام آن هستند واگر تقاضای شما را عملی نکردند بابراهیم خان (برادر نادر) که در تبریز خان و سپهسالار است بگوئید و او بما اطلاع خواهد داد و اگر مایل باشید من بشما اجازه میدهم که مستقیما بخود من مراجعه کنید، اینك مرخص‌هستی بروی اوچ کلیسا، دعا گوی ما باش» من شروع کردم بتمجید او برای او ازخداوند توفیق مسئلت نموده با چشم گریان گفتم «اینك که از پیشگاه با فر و جاه تو دور میمانیم حس میکنیم که یتیم شده ایم زیرا هیچکس مانند تو ازما نگاهداری نخواهد کرد؛ خداوند متعال راه تورا در هر امر مفتوح و تو را موفق وکامروا دارد وهمواره فیروزمند بوده بر دشمنان خود فائق آئی، من از خداوند متعال مسئلت میکنم که سایه مروت و نظر مبارك تورا از ما و از تکایای (مقدسه) ما کوتاه نفرماید.» (نادر) مجددا مارا امیدوارساخته گفت «خلیفه نا امید و مأیوس مشو خداوند متعال بامن‌است؛ شما هم ازمن‌هستید، شما یك مرد محترم و معززی هستید، بروید برای من دعاکنید» در این موقع شیخ الاسلام جرات کرد دعائی بزبان فارسی باندازه دوفقره از زبور قرائت نماید و درپایان ما هم دعای «ای پدر ماکه در آسمانی.....» را خوانده با ابراز تشکر مرخص شده بمنزل رفتیم.

فصل چهل و یکم

رفتن خلیفه نزد ابراهیم خان (برادر نادر) و پیر محمد خان و خان ایروان، مراجعت ایروانی ها و ماندن خلیفه تنها

بامدادان کلیه کسانی که از ایروان آمده بودند اعم ازارامنه یا ایروانی ها آماده

عزیمت شدند اول باطاق ابراهیم خان رفتیم و او مارا امیدوار ساخته گفت « هر کار داشته باشید وهر پیش آمد ناگواری بشود در تبریز بمن بگوئید البته رسیدگی خواهم کرد زیرا ولی نعمت دستور درباره شماداده . من بعد در اندیشه نباشید انشاالله مملکترا آبادخواهم ساخت . » سپس رفتیم بجایگاه پیرمحمد خان ، خان ایروان او نیزمارا بیشتر امیدوار ساخت و گفت « بروید بآرامش و خوشی بگذرانید امید است هرگز ناراحت نباشید زیرا ولی نعمت شمارابما سپرده وبرای شما دستورهائی صادر فرموده ، او بما خیلی محبت وتوجه نموده گفت من بلطف الهی هر نقصی در امور داشته باشید طبق دلخواه شماانجام خواهم داد . بخوشی و خرمی بروید ولینعمت از طرف ما نایبی تعیین کرده که باید باشما بایروان بیاید ، کارهای خود را با و محول سازید تا من بیایم .

ازآنجا بمنزل بازگشتیم ، همه‌مهیای سفر میشدند و روز بعد ، شیخ الاسلام آقایان ، کلانتر ها ، ملیك ها ؛ کدخدایان و خان نایب که جانشین (خان ایروان بود و میرزا ها همه بطرف ایروان حرکت نمودند .

فصل چهل و دوم

ماندن خلیفه دردشت مغان داخل کلبه ای (۱) ساخته شده از نی وفرستادن اسرارا بمنازل خودشان .

پس از عزیمت آنها من در دشت بیچاره و بسر بشانحال تنها ماندم ، مانند چندی در ویرانه وگنجشکی بسر طاق بنائی با برادران روحانی در میان کلبه های زیاد میزیستم و بسیاری ازاسرا را ازدست استیلاگران خراسان نجات دادم

«۱» لغتی راکه ما در این کتاب مکرر به کلبه ساخته شده از نی ترجمه کرده‌ایم به «کوخ» که همان خانه ساخته شده از نی میباشد نیز میتوان ترجمه کرد

بعضی را برایگان آوردند و خواستند آنها را بمنازل وصاحبان اصلی برسانم، در میان اسرا زنان حامله بودند که در منازل خود از شوهرانشان بار دار شده بودند زیرا فقط هفت ماه بود که در اسارت بودند و بعضی در مغان بچه‌هایشان تولد شده بودند و دستور دادم به کشیش تومای آگوله‌ای که آنها را در روز ارس غسل و تعمید بدهد و آنان را بنام ایرس موسوم سازد ؛ یکی از آن زنان در «مگری» (۱) زائید نام بچه را مگری گذاشتیم ؛ در بین آنها که از راه اسدآباد میرفتند دختران و پسرانی بودند که سن آنها از شش و هشت و ده سال تجاوز نمیکرد بزرگترین آنها ۱۵ الی بیست سال داشت شنیدم بسیاری بیاری خداگریختند و آزاد شدند ؛ سه بار آنها را با قاطر و شتر فرستادم و یکی از برادران روحانی را سرپرستی آنها بسر گماشتم ؛ اول یکدسته را با شتر باچمیادزین فرستادم زیرا احتیاج بشتر نداشتیم و دیگران را به اسدآباد و آگولیس (۲) فرستادم زیرا سخت در مضیقه نان بودند این دسته را با قاطر فرستادم بدوزاخ و نوشتم آنها را باسد آباد بفرستند و چون خلیفه نرسس گانجا سار در آگولیس بود هر چه باو مینوشتم فورا انجام میداد از دوزاخ قاطر ها آرد و جو و خوراك بدشت حمل میکردند و در مراجعت اسرا را میبردند ؛ چون دراردونان وگندم بیدانمیشد ، زیرا همان روزکه او (نادرشاه) ما را مرخص کرد جیره ها را قطع کرد ؛ نه تنها در مغان نان کمیاب بود بلکه تمام ایالت تبریز مانند دوزاخ ؛گنجه ، قزاق ، لوری (۳) گرجستان و کنار دریاچه گوکچه(٤) در زاغ گاورا (٥) قابان (٦) نخجوان ؛ ایروان ، در کلیه

«۱» مگری از محال شوشی ، قره باغ است « ۲» از محال قره باغ «۳» از محال غرب گنجه ولوری از محال جنوب تفلیس است «٤» دریاچه ارمنستان که حالیه « سوان » نام دارد . «٥» نقطه ایست درساحل سوان «٦» از محال قره باغ .

بلوك نامبرده گندم یك «حقه» یکشاهی قیمت داشت و نایاب بود و بطوری ما در مضیقه ماندیم که یك هفته گندمی را که از اوچ کلیس همراه داشتیم بو داده و جوشانده سد رمق میکردیم و بعلت همین مضیقه غذائی بود که اسرا را نجات دادیم و آنها را متفرق ساختیم اسرا را در سه‌مرتبه و سه دسته از آنجافرستادیم دسته اول را با شتر تحت سر پرسرستی شاطر مفاکیا دسته دوم را با قاصد هائی که از اچمیاد زین و ایروان آمده بودند و دسته سوم را تحت سر پرستی خلیفه سرکیس اسد آبادی که انبار دار ما بود و خلیفه دیر هنزو (۱) موسوم به خلیفه یغیا که آنها را با قاطرهای مابه دوزاخ برد وبخلیفه گانجاسار نرسس نوشتم که بوسیله گاو و الاغ آنها را هر قسم ممکن است به آگولیس برساند و قاطر ها را با بار اغذیه برگرداند ولی خلیفه یغیا و سرکیس شخصا با اسرا بمقصد بروند ، در این مدت که آنها به دوزاخ رفتند در دشت مغان مراسم تقسیم خلعت انجام یافت و بما فرمان داده شد بایروان برویم ، از مغان تادوزاخ پنج روز راه است ، چند راس قاطر بشماخی فرستاده بودم که خلیفه مکر دیچ قاپانی بوسیله آنها اغذیه و علوفه بیاورد . روز های اخیر در دشت مغان گندم و جو بسیار کمیاب و گران شد ، یك من تبریز یك « زو لانه » ؟ و ده « تیمنی » ؟! شد که نهصد درم میشود (۲) چهارم مارس خلیفه مگردیچ برگشت و چهار قاطر حامل آرد و نان و جو و شراب با او بود ، خلیفه ایسرائیل ودو کشیش و پنج یا شش نفر از اعیان که از اخذ جزیه زیاد شکایت داشتند با آنها آمده بودند و تقاضا داشتند کما فی السابق جزیه گرفته شود و بیش از سه‌قروش و نیم از هر مرد خانواده گرفته نشود . مسئله دوم که مورد تقاضای آنها بود

«۱» ازمحال ایروان «۲» مقصود درهم است یا دینار

این بود که چون ولی‌نعمت قبل از آمدن بگنجه شماخی را خراب کرده بود شماخی از گنجه ۸ ساعت راه دور است، وحکم کرده بود اهالی شماخی درقلعه گلینی که او ساخته بود منزل کنند و قلعه نام برده بد آب و هوا و گرم و کم آب است بعلاوه تاجیك ها یعنی ازگیها و سنی ها اسباب زحمت و آزار ارامنه را فراهم میسازند بنا بر این تقاضا کرده بودند که اجازه داده شود در شهر خراب شماخی مسکن گزینند ولی (نادر شاه)متغیر شده دستور داد بقیه شهر را نیز خراب کنند ، (با این سابقه) نزد من آمده بودند و من بخود دل داده (عرایض آنها را) به ولی‌نعمت عرض کردم و استدعا نمودم اجازه داده شود ارامنه شماخی خارج از قلعه نوساز بقدر یك ساعت مسافت دور از قلعه درنقطه مناسبی که مورد تقاضای خودشان است منازلی بسازند و املاك‌لازمه برای باغ و کشاورزی در دسترس آنها گذاشته شود ، بعلاوه اجازه داده شوداز رودخانه ای که آنجا هست بقدر یك جوی آب استفاده نمایند تا دیه و صحرا و باغهای خودشان را سیراب و آباد نمایند ، و نیز اجازه بنای یك کلیسا در آن نقطه بآنها داده شود چه برای ملت ارمنی ولو در بهشت برین باشد مشکل است در محلی زندگی کند که کلیسا در آنجا نباشد . و نیز در باب جزیه و جلوگیری از آزار دیگران نسبت بارامنه‌بعرض (نادر) رساندم ، بتوفیق الهی فورا(عرائض من) بقلب او اثر کرد و تقاضای مرا قبول نمود و فورا بیش از آنچه انتظار میرفت فرمان مربوط باین موضوع را با توضیح کامل صادر و اعطا فرمود . آنها فرمان راگرفتند و با شادمانی و سپاسگذاری مراجعت نموده خدا و ندرا شکر میگفتند .

خلیفه یغیا روز یکشنبه پنجم مارس از دوزاخ مراجعت نمود همان شب نیز

اسب « نوزین » ما را دزدیدند و بسیار از این بابت متاسف شدم (۱) زیرا این اسب بسیار رهوار و سبك عنان و اسبی دلخواه من بود ، باز هم عده زیادی از اسرا را آنچه توانستم نجات دادم و آنچه امکان داشت پول قرض کردم و اسرا راپس خریدم ، دراین باب نیز دچار زحمت شدم زیرا اسرای مزبور پیاده نمی‌توانستند بروند و مرکب هم باندازه کافی در اختیار ما نبود .

فصل چهل و سوم

روز دوشنبه ششم مارس از مغان بقصد دوزاخ حرکت کردیم ، از جزیره واقع در ارس عبور نموده روز ششم بده تغ (۲) رسیدیم ، آنجا خلیفه نرسس دیر گنجار منتظر ورود ما بود هنگامیکه خواستم از مغان عزیمت نمایم کشیش توماآگولی را مامور کردم که بماند و فرمانهائی راکه قبلا فکر کرده بودم لازم است بدست آورد زیرا هنوز مراسم جلوس ولینعمت انجام نیافته بود ، برای تاجگذاری همه مقدمات حاضر بود ولی هنوز مهر سلطنت کنده و سکه زده نشده بود بعلاوه منجمین با تطبیق ستاره ها اینطور اظهار نظر کرده بودند که در بیست و پنجم ماه قمری آغاز سلطنت و تاجگذاری مناسب و ساعت مبارك است باین علت جلوس (نادر) معوق ماند و من نتوانستم تا روز جلوس بمانم زیرا اولا از اقامت ممتد در مغان خسته و کسل شده بودم دوم آنکه رسم نبود بعد ز صدور اجازه مرخصی ولی نعمت آنجا باز بمانم چون این امر عدم اطاعت فرمان او بنظر میآید ، مرکب رسید و با عجله حرکت کردم ،

«۱» « نوزین » عین اصطلاح متن ارمنی و مقصود اسب جوانی است که تازه زین بر آن نهاده باشند «۲» تغ از دیه های قره باغ

هنگامیکه میخواستم از جزیره عبور کنم دیدم ایلچی عثمانی گنجه علی پاشا از حضور ولی نعمت با همراهان خود مراجعت میکرد ، خلعتی‌هم که عبارت بود ازبالا پوش زر بافت مجللی با پوست سمور در حالی که شرابه های بزرگی برسم ایرانیان از آن آویخته بود پوشیده بود ، وقتی از جزیره عبور میکردم رسیدم بساحل ارس اول خاك جزیره و در آنجا توقف کردم تا ایلچی و همراهان او که سیصد نفر بودند از آنجا بگذرند ، سپس حرکت کردم و پس از طی دوساعت راه در هوای آزاد در مرتعی منزل کردیم ، زیرا علف ها همانقسم که در ماه اپریل در ترکیه میروید بلند شده بود .

روز بعد که روز سه شنبه هفتم مارس بود ، ایلچی از راه گنجه ، قزاق ، لوای ، عبور کرده به قارص رسید (۱) و به تیئودوسوپولیس رفت در این راه از طرف ولی نعمت عبدالباقی‌خان حامل هدایا برای سلطان محمود و ایلچی ولی نعمت بود و کریم بیك مهماندار آنها بود که او نیز از دوستان ما بشمار میرفت

همان هفته روز پنجشنبه بعد یعنی در نهم مارس و ۲۵ ماه مراسم جلوس انجام یافت و کشیش تومای‌آگالولی شرح آنراکه بچشم خود دیده بود بنا بدستور من کتبا نوشته بما داد ، زیرا او شخصاً در خیمه میرزا مهدی فرمانـنگار و میرزا مؤمن که در جوار جایگاه ولی نعمت بود منزل داشت و مراسم راکه انجام یافت با چشم خود ازنزدیك دیده واینطور بیان میکرد ، « همینکه روزپنجشنبه شد ساعت سوم یکروز قبل ولینعمت پسر خود رضا قلی‌خان را

(۱) هرجاکلمه قصراشتباهاً نوشته شده مقصود قارص است

بخراسان اعزام داشت که خان آنجا باشد و مرزهای آنحدود را نگاهبانی کند و دیگران را بنقاط مختلفه فرستاد و روز دیگر که پنجشنبه بود او بشرح ذیل « قیصر » شد .

فصل چهل و چهارم

در تاجگذاری ولی نعمت و مراسم آن

روز جلوس فرا رسید این روز مصادف بود با پنجشنبه نهم مارس مطابق با ۲۵ ماه قمری مقارن ساعت پنجم روز خانهائی که در محل مانده بودند در جایگاه ولینعمت گرد آمدند و تاجی که شکل آن شبیه ساقاوارت (۱) بود بر سر او نهادند، این تاج از طلا ساخته شده بود و با جواهرات نایاب و مروارید گرانبها تزئین یافته بود ، منظرهٔ آن برای بینندگان بسیار زیبا و جالب توجه بود ، تاج مزبور را میرزا ذکی بر سر ولینعمت نهاد و سپس همه حضار بزانو در آمده دعا کردند ویکنفر « مقری » (۲) که از روحانیون درجه اول بود و میرزاعسکر قزوینی نام داشت دعای مخصوصی قرائت نمود و خانها که زانو زده بودند دستها را بر آسمان بر افراشته وبهمان حال ماندند تادعا تمام شد ، دعائی که « مقری » میخواند باندازه دعای « بوقورمیا» (۳) کوتاه بود ، خطبه خوانده شد و همه در مقابل ولینعمت سرتکریم و اعزاز فرود آوردند و هر کس بنا بمراتب خود بجای خود نشست ، پذیرائی مهمانان شروع شد ، نخست باگلاب پاشهای طلا گلاب دادند ، دو گلاب پاش طلا و یك گلاب پاش طلای مرصع با جواهر های ذیقیمت بود ، بعد از گلاب

(۱) ساقاوارت کلاه تاج مانندیست که کشیش‌های ارامنه در موقع مراسم مذهبی درصفه کلیسا بر سر میگذارند (۲) عین لغتی که در متن ارمنی استعمال‌شده و شاید از ترکی گرفته شده « مقری » است (۳) بوقورمیا نام یکی از ادعیه ارامنه است .

عود سوز های طلا که در مذهب آنان آنرا «بخور دان» مینامند بحرکت آمد راجع بچگونگی و شکل این عود سوزها در فصل ۳۳ این کتاب توضیح لازمه داده شده است که در روز اول عید وارام چگونه عمل کردند ولی در این مجلس تشریفات با عود سوزها مفصل تر بود زیرا سه عود سوز طلا و سه عود سوز نقره وجود داشت ، بعد از آن با طاس های طلا شربت شکر دادند ، دادن شربت باین طرز انجام یافت اول سینی طلائی که عرض آن یك ذرع و نیم بود و متناسب با اندازه آن بادیه‌های طلا پر از شربت در آن قرارداده بودند و روی شربت تخم ریحان (معروف به تخم شربتی) پاشیده بودند بمجلس آمد ، یك تنگ طلای مرصع با جواهرهای نایاب که در نظر بینندگان بسیار شگفت آور بود و بطوریکه گفته میشد پانصد تومان که تقریبا دویست کیسه پول نقره بهای آن بود در آنجا وجود داشت ، شرح این قسم تنگ را در فصل ۳۳ نوشته ام غیر از این تنگ ٦ عدد تنگ طلای دیگر دیده میشد و دو گلاب پاش مرصع و مروارید نشان نیز وجود داشت ، ده سینی طلا آنجا چیده شده بود که در هر یك هفت هفت طاس قرار داده بودند که شرح آن نیز دو فصل ۳۳ آمده است ، بهمان تعداد که ظروف طلا وجود داشت ظروف نقره نیز در مجلس دیده میشد و مراسم بدین قرار بود اول بهر نفر از گلاب پاشهای طلا گلاب دادند و سپس با بخور دان های طلا مجلس را بوی خوش دادند و بعد با بادیه بزرگی را که در سینی طلا قرار داشت با تنگ جواهر نشان پر کردند و سپس تنگ های طلا را پر کردند و بعد از آن بپر کردن تنگ های نقره پرداختند

بعد از آنکه این امور را انجام دادند از تنگ های طلا طاس های طلا را که

روی پایه هائی قرار داشت پر ساختند و طاسها را بخانهائی که در مجلس نشسته بودند دادند و بآنها که بر پا ایستاده بودند با تنك های نقره شربت دادند؛

بخور دانهارا مرتباً میگردانیدند تا همه‌شربت نوشیدندو مجدداً مراسم تکریم و اعزاز نسبت به «قیصر نو رسیده» بجای آوردند و پس از انجام این مراسم هر کسی بجای خود باز رفت چون خانها بجای‌خود رفتند دختران‌و پسران رامشگر بر پا خاستند و ساز و آواز شروع شد و آلات موسیقی نواخته گردید و بچه ها گرد مجلس برای نیم ساعت رقصیدند قریب نیم ساعت این مجلس ساز و رقص و بازی در حضور «قیصر» و برادر او ابراهیم خان‌و پسر برادر او علی قلی بیك و بچه خرد سال او مرتضی قلی میرزا و میرزا ذکی‌و کیل طهماسب خان، مهیار باشی که معنی آن صاحب عیار است ومقربین خانها که بر پا ایستاده بودند رقص و ساز و بازیها ادامه داشت و سپس هر کس بجای خود نشست .

(نادر) بعد از دو ساعت تاج طلا را از سر بر گرفت و دو باره کلاه طهماسبی را بر سر نهاد، این کلاه که چهار گوشه شبیه‌بخاج‌داشت‌روی آن شال سفیدناز کی پیچیده بود که بر دو سر شال نقوشی زیبا بافته شده بود و حاشیه آن‌باندازه چهار انگشت پشت گوشها آویخته شده بود، این کلاه همیشگی (نادرشاه) بود .

فصل چهل و پنجم

دادن رتبه ومقام واعطای خلعت وخاتمه جلوس ودعای خلیفه

در همان روز جلوس وکیل خرج (نادر) که نامش آقا زمان و از گرجی های مسلمان بود بسمت مهردار شاه معین شد و میرزا مومن را بسمت فرمان

نگاری منصوب نمود او رئیس مستوفی های دربار شد و برای آنکه از میرزا مهدیخان فرمان نگار سابق که مدتی بعللی از نظر (نادر) افتاده بود دلداری داده باشد اورا وقایع نگاردربار تعیین نمود وفرمان داد شرح‌سلطنت و حوادث دوره شاهی (نادر) را بنویسد . و مهیار باشی سابق را بهمان سمت برگزید و او دو کیسه سکه طلا راکه تازه ضرب شده بود آورد در حضور ولینعمت نهاد تا بدست خود بین خانها تقسیم و بهر یك عطا نماید، دو نفر یکی مهردار و دیگری مهیار باشی را خلعت داد، نقاره خانه که آنرا بفارس «مهتر خانه» میگویند فرو کوفت، درعثمانی نقاره خانه را زرنا (سرنا)میگویند ولی در اینجا شکل سرنا با آنچه در عثمانی است فرق میکند، «طبل باز» بنواختن نقاره ساده ای که جفت جفت بهم چسبیده بود شروع کرد، سی کرنا درآنجا وجود داشت که در ترکی «بروازان»مینامند ولی کرناها مثل‌بروازان عثمانی قطعه قطعه از هم جدا نمیشود و صدای آن نیز شبیه بروازان عثمانی نیست کرنا از سه یا چهار ذرع حلبی یك پارچه دراز ساخته شده، یك سر آن خیلی تنك است که بدهان نوازنده قرار میگیرد و سر دیگر آن باندازه یك وجب بیشتر گشاد است، کرنا بسیار شبیه به بوقی است که در کشتی های لاتینی ها وجود دارد و آنرا «پورو»مینامند و در دریا از مسافات بعید بوسیله آن با یکدیگر صحبت میکنند »

رامشگران سه شب و سه روز متصلا مینواختند و مرتباً در این مدت از مهترخانه نغمه سرائی بلند بود تا بالاخره این مراسم پایان یافت .

مراسم جلوس (نادر) موقعی انجام گرفت که ایلچی گنج علی پاشارفته بود من روز دوشنبه حرکت کردم و گنج علی پاشا سه‌شنبه عزیمت کرده بودو پسر بزرك ولی نعمت رضا قلی خان ٤ شنبه از آنجا رفته بود و جلوس روزپنجشنبه واقع شد ، بدین ترتیب مراسم جلوس یك فاعل مختار و قیصر خاتمه پذیرفت و بدین طرز تاجگذاری (نادر) با توفیق خداوند و عمر طولانی و صلح وسلامت (نادر شاه) طبق مراسم خاتمه یافت خدانند او را مصون دارد و او در اراده دو نایب ،خصوصاً برای ملت ستمدیده ارمنی موفق و شاد کام باشد ، . آمین.

فصل ٤٦

درباب دعای چاوشها در موقع بیرون آمدن ولینعمت ازدیوان و هنگام سوار شدن او و تعداد لشگریان ولی نعمت

تشکیلات و انتظامات لشگری و مراتب نوکران بقرار ذیل است ، هنگامیکه ولی نعمت‌بیرون آمد از ایوان خارج میشود سی نفر چاوش در فضای باز مقابل او بفاصله نیم سنك انداز ایستاده و با صدای رسا چنین بانك میزنند :

« بسم الله الرحمن الرحیم ، الهی الهی مدام بسر دوام باد دولتش قائم باد دوستانش دوست باشند،دشمنانش دوست شوند بحرمت سیدالمرسلین صلی‌الله(۱)»

هنگامیکه میخواهد سوار شود چنین میگویند :ـ

« الشمس و اللیل والنهارام‌یقول‌قولوالله واحدالقهار » گاهی چنین‌میگویند:

« به به ؛ با سعادت باد ، با شفقت باد ، با ایمان باد ؛ خان باعدالت من

(۱) متن بیانات چاوش ها بترکی است

مدام دولتش برقرار باد ؛ دوستانش دوست باشند؛دشمنانش دوست شوند ؛بحرمت سید المرسلین صلی‌الله » (۱) گاهی نیز چنین بانك میزنند :

« زنده باش ، سلطان من ؛ سر تا بسر زنده باش مدام بردوام باش ؛ دولتت افزون زنده باد دوستان دوست با شند ؛ دشمنان هم دوست شوند ، بحرمت سید المرسلین صلی‌الله » (۲)

چاوشها بر سر کلاه سبزی دارند (۳) و دور آن پارچه گردی سیاه رنك نازکی میپیچند و بالای پیشانی آن ها پری نصب است (٤) و در زیر پسر گوئی با اندازه یك سیب قرار دارد و مانند عثمانی ها چماق نقره ای در دست دارند .

« همیشه کشیك چیها » شبانه روز مشغول پاسداری هستند و تعداد آنها برشش هزار نفر میرسد هرروز دوهزار نفر کشیك میکشند و چون‌مرخص‌شدند دو هزار نفر دیگر بنگاهبانی مشغول میگردند .

آنها نیز پس از یکروز و یکشب کشیك مرخص میشوند بهمین طرز در عرض سه روز شش هزار نفر درپیرامون محل اقامت ولی نعمت کشیك‌میکشند و منطقه دیدبانی آنها از دیوار جایگاه ولی نعمت یك سنك انداز فاصله دارد هر ده نفر از این کشیك چیان باده باشی خود در یك پاسگاه بسرمیبر

(۱) متن بیانات چاوشها بترکی است
(۲) متن بیانات چاوشها بترکی است
(۳) لغتی که بکلاه‌ترجمه شده در متن ارمنی « زاوك » و جای دیگر« زارو آمده گویا ترکی است .
(٤) کلمه ای که بپارچه گردی نازك ترجمه شده دی « گردی»

بدین طرز که ۵ نفر میخوابند و پنج نفر ایستاده گرد پاسگاه خودپاسداری مینمایند

مکرر اتفاق افتاده که خود او (نادرشاه) غفلتاً برای بازدید پاسگاه ها از محل خود خارج میشود و اگر دیده است که هر ده نفر خواب هستند فرمان سنگیری و اعدام آنها را صادر میکند ؛ باین جهت است که کشیك چیان با ترس و لرز و وحشت زیاد وظیفه پاسداری خودرا انجام میدهند. و نیز سیصد نفر « چند اول » (نگاهبان جناح چپ) سیصد نسق‌چی (زندان بان) سیصد« الی آقا جلی » (چماقدار) که همه آنها با صد باشی و ده باشی ها بر یکهزار نفر بالغ میشوند. و میزان حقوق آنها بقرار ذیل است :ـ

مین باشی (هزار باشی) سالانه یکصد تومان ؛ صد باشی سالانه سی و شش تومان ، ده باشی سالانه ۱۵ تومان « تابعین» (سربازان تابع) ۱۲ تومان ؛ این افراد همه‌شب از ولی نعمت نگاهبانی مینمایند وهمچنین کلیه افراد سواره نظام اسب های خود را از ولی نعمت میگیرند و هر چند رأس اسب سقط شود«داغ» علامت داغی را که بر ران اسب نهاده شده بادم اسب را تحویل ناظر اسبهامیدهند و « کتیب » (نویسنده) تصدیق ممهوری مبنی بر سقط شدن اسب بآنها میدهد تا (باستناد آن) اسب دیگری بگیرند . حتی اگر یکنفر هر روز یك اسب را از بین ببرد بدون لند لند اسب دیگری باو داده میشود ؛ در سواری بسیار خشن هستند ؛ اگر بخواهند بیست الی بیست و پنج ساعت یکسره میتازند ؛ فرا دادن فن سواری بدون وقفه همیشه ادامه دارد بسیاری از افراد لشگر زره برتن‌دارند (۱) بعضی زره ها بافته ایست و برخی عبارت است از دو قطعه چوب که سینه و

(۱) زره در ارمنی « ز راه » آمده

پشت آنها را محفوظ میدارد و جمعی نیز باچهار قطعه تخته سینه و پهلوی خود را مصون میدارند که دو قطعه نیز زیر بازوان چپ و راست آنها قرار دارد ، تفنگهای آنها بزرك و بلند است که شرح آنرا قبلاداده‌ایم ، باروت دانهای آنها بزرك و باندازه بیشتر از یك « حقه » جادارد ، هر نفر دو باروت دان پشت کمر خودمیآویزند ؛ این سواران درموقع لزوم درعرض یك روز دشت ودره و کوهسار و سنگلاخ و سراشیبی را مانند کبك بآسانی میپیمایند و خستگی بخود راه نمیدهند ، چون بصخره‌های غیر قابل عبور برسند سنگها را در هم می‌شکنند و هنگامیکه بتل های خاك فرا رسند آنرا پیش پای خود بر میدارند و ازبرف بی باگانه میگذرند . کار آنها خستگی ناپذیر است آنها در مقابل دشمنان‌خود با رشادت می جنگند و فاتح میشوند ؛ اگر چه عده آنهائی که حقوق (مرتب) میگیرند شش‌هزار نفر است ولی در موارد لزوم اگر ولی نعمت‌تصمیم بگیرد بقدرت الهی در عرض چند روز میتوانند شماره سربازان را بدو یا سه برابر اضافه نمایند.

چند فرمان از نادر شاه

اینک که چاپ ترجمه کتاب یادداشتهای ابراهیم گاتوغی گوس که خود بشخصه معاصر نادرشاه و در مراسم تاجگذاری نادر در دشت مغان حضور داشته است خاتمه مییابد چند فرمان نادرشاه که در حاشیهٔ شکایات و تظلمات صادر شده و تا کنون متن آن منتشر نشده اضافه میگردد نسخه اصل این فرمانها در موزه جلفای اصفهان بشماره های معین ضبط و موجود است

شماره ۱۷۷ موزه جلفای اصفهان

« عرضه داشت کمترین سلطان ، یعقوب کلانتر جولاهه بموقف عرض ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر اقدس میرساند که چون این کمترین از جمله بندگان این درگاه و همیشه با خلاص و عقیدت صادق بخدمت و بندگی این درگاه قیام میدارم بناء علیه در ایام سابق همیشه امرا و حکام و عمال مراعات بفقیر مینمودند و بآبرو سلوك مسلوك میداشتند و در باب خدمات جزوی و سایر جهات مزاحم حال کمترین نمیشدند ، در این ایام با وجود جانفشانیها و ارقام مبارکه اقدس که بر افتخارات این فدویان شرف نفاذ پذیرفته است مراعات کم مینمایند و در باب خدمات وفرمایش جزوی انواع تصدع میدهند، این معنی باعث خفت کمترین و ناامیدی جمعی تجار کمترینان که در بلاد بعیده اند میگردد وچون هرساله مبلغهای کلی باعتبار آمد و شد ایشان انتفاع از عشور(یاعبور؟)وخروج وغیره بسرکار دیوان میرسدومایوس ایشان باعث نقصان

مال دیوان میشود استدعا گردید بتصدق فرق مبارك اقدس ، رقم قضا شیم مبارك شرف نفاذ پذیرد که حکام و عمال مضامین ارقام شمیت فرجام مبارك را در باره این بنده با خلاص ممضی شود بعلت خدمات و فرمایشات جزوی مزاحم حال بندگان نشوند ، گذارند که بفراغ حال بلوازم تقدیم خدمت و بقای دوام دولت بیزوال اشتغال نمایند باقی لمره الاعلی »

بالای این فرمان زیر کلمه « بسم الله » مهر نادر بااین سجع دیده میشود « مظهر لطف الهی نادر است ۱۱۴۸ »

و زیر مهر نامبرده نوشته شده :

« بعون الله فرمان همایون آنکه حکام و عمال اصفهان ارقامی که در باره عارض صادر شده باشد مضامین آنها را ممضی و منفذ داشته بخلاف حکم و حساب شلتاق و زیادتی و دست انداز ننمایند و در عهده شناسند

تحریر ها فی شهر رمضان سنه ۱۱۵۵ »

شماره فرمان ۱۶۸ در موزه جلفای اصفهان

« عرضه داشت کمترین بندگان رعایای جولاهه بزروه عرض ایستادگان در بارملك مدار میرساند که این کمترینان تجار و سوداگر هستیم بامر کسب کاسبی وداد وستد خود مشغولیم بعضی وقت دعوی و گفتگو رو میدهد که رجوع بشرع و عرف میشود چند نفر وکیل در اصفهان بهم رسیده که میآیند ازطرف مدعی و مدعی علیه وکیل میشوند دعوی را بطول انجامیده اختلال در کارها بهم میرسد این معنی باعث خسارات(یاخرابی؟)فقیران میگردد ، استدعا آنکه رقم مبارك

مطاع شفقت و مرحمت فرمایند که در ما بین کمترینان دعوی که داشته باشیم در دیوان حاکم عرف و حاکم شرع دخل ننمایند؛ گذارند که مدعی و مدعی علیه دعوی خود را گفتگو و طی نمایند که هرآینه باعث دعای خیر خواهد بود باقی امره الاعلی »

بالای این فرمان زیر کلمه « بسم الله » مهر « مظهر لطف الهی نادر است ۱۱۴۸ » دیده میشود و در ذیل آن چنین مینویسد :

« بعون الله فرمان همایون آنکه وکیل مالیات دارالسلطنه اصفهان در مرافعه دعاوی و گفتگوی صاحب عریضه مادام که حکم اقدس بعهده او صادر نشده باشد خود سر دخل ننموده از فرموده تخلف نورزد و در عهده شناسد تحریرها فی شهر ربیع الاول ۱۱۵۴»

شماره ۱۷۵ در موزه جلفای اصفهان

« عرضه داشت بندگان کمترین تجار ارامنه جولاهه ، بموقف عرض ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر عرش نظیر اقدس میرساند که آنچه اجناس فرمایش دیوان اعلی بدارالسلطنه ورشت و بنادر حواله میشود و هر متاعی را که فقیران داریم بسر و جان منت دانسته بندگی مینمائیم میدهیم و دیگران در این باب شرکت باین فقیران نمی‌نمایند با وجود این مراتب هرجنسی را هم که فقیران نداریم دیگران دارند از آنهم بفقیران میرسانند ، این فقیران آن جنس را نداریم بدهیم لاعلاج باید از آنها که دارند بعجز و التماس بقیمت اعلی بخریم بسرکار دیوان اعلی بدهیم ایشان انتفاع را میبرند

فقیران نقصان را میکشیم این معنی باعث خرابی و برطرف شدن این فقیران و نقصان مال دیوان میشود . استدعا آنکه بتصدق فرق فرقدانسای مبارك اقدس ، رقم قضا شیم مبارك شفقت و مرحمت شود که من بعد بجهة فرمایش دیوان متاعی را که فقیران نداشته باشیم مطالبه آنرا ازفقیران ننمایند وتکلیف ننمایند که بروید از دیگران بخرید بیارید بسرکار دیوان بدهید ، گذارند که فقیران مرفه الحال بشغل بیچارگی خود قیام و از عهده حقوق دیوانی خود بدعای دوام دولت بیزوال مشغول بمانند . باقی امره الاعلی (۱)

(در بالای عریضه نامبرده تحت کلمه « بسم الله » مهر نادر شاه با این سجع دیده میشود . « نگین دولت و دین رفته بود چون از جای بنام نادر ایران قرار داد خدای » و در زیر مهر چنین مینویسد « بعون الله فرمان ارفع همایون اعلی آنکه حکام و عمال اصفهان جنس و متاعی را که صاحبان عریضه داشته باشند بر وفق حساب برضای ایشان قیمت را نقد داده ابتیاع نمایند و بعلت جنسی که نداشته باشند مزاحم و متعرض احوال ایشان نشده زیادتی ننمایند و از قرار تخلف نورزند و در عهده شناسند. تحریرها فی شهر رمضان المبارك سنه ۱۱۵۶ »

(۱) در خاتمه این عریضه چند کلمه خوانده نشد ولی کلمات مزبور مربوط بموضوع نبود

با این فصل ترجمه قسمتهای جالبی از تاریخ ابراهام گاتوغی گوس و متن سه فرمان تاریخی نادر بپایان میرسد عین فرمانهای مزبور درموزه کلیسای وانك جلفای اصفهان محفوظ است و نمونه ای ازهزاران عریضه های مفصلی است که بنادر نوشته شده و درحاشیه اغلب آن دستور هائی مبنی بررعایت حال شاکیان داده است از مجموع این شکایات بر میآید که درآن عصر تا چه حد از طرف عمال وقت اجحاف و ظلم بر مردم روا داشته اند ، تاریخ نیز این منظور را تایید نموده مکرر بموارد ی بر میخوریم که با عموم مردم بد رفتاری میشده است ؛ نادر شاه در موقعی زمام کشور را بکف گرفت که در اثر نبودن افرادوتشکیلات مرتب نمیتوانست بآمال و آرزوهای بلند خود نائل گردد ، تاریخ بما ثابت میکند ایران در قرن ۱۸دارای عناصر بزرك نظامی و جنگاوران نامه مانند نادر و کریمخان زند و آقا محمد خان بود ولی ازداشتن افراد تشکیلاتی محروم بوده است ؛ در نتیجه این نقیصه بوده است که در قرن هیجدهم ملل مشرقی مغرب به بسط تشکیلات وانتظامات داخلی خود پرداخته و ایران در اثر حوادث وحملات سرگرم جنگهای خونین و زدو خورد های داخلی بوده برای آنکه بتوان در باره نادر وعملیات او قضاوت درست کرد باید موقعیت باریك و چگونگی زمانی راکه این سرباز دلیر کمر بخدمت ایران بربست ازنظردور نداشت « کروز بنسکی » در موقع حمله افاغنه وقبل ازآن شخصا دراصفهان بود ، درتاریخ انقلاب ایران که درسال ۱۷۳۳ میلادی دومین چاپ آن در لندن منتشر شده در صفحات ۸۳ ، ۸٤ و۸۵ از جلد اول مینویسد ؛ « در زمان شاه سلطان حسین خواجه های حرمسرای شاه دارای اختیارات عالیه شده بودند ؛ زمام امور مردم در دست کسانی بود که بهیچوجه لیاقت و شخصیت نداشتند ، عمال دولت و وزراء نیز تحت

تأثیر وفرمانبردار خواجه های حرمسرا بودند و بدون کسب تکلیف واخذ دستور قادر بانجام کوچکترین عملی نبودند ، مطالبی که شبها در بین خواجه های حرمسرا بحث و مطالعه میشد فردا در حضور شاه سلطان حسین مطرح و انجام میگرفت حتی اعتماد الدوله که نخست وزیر وقت بود و سایر وزیران نمیتوانستند از فرمان ونیات این غلامان حرمسرا سر برتابند

این خواجه سرایان درامور مهمه مملکتی از قبیل صلح و جنك و عقد پیمان با خارجیان وعزل ونصب حکمفرمایان نیز دخالت مستقیم داشته و فارغبال آنچه میخواستند انجام میدادند ـ

سلطان حسین نیز سرمست عیش و عشرت بود ؛ خادم و خائن از هم تمیز داده نمیشد خدمت و لیاقت ارزش نداشت تقسیم مقامات مهم و انتصاب اشخاص بکار های خطیر روی هیچ حساب و کتابی نبود غلامان و اشخاص پست با آنکه علائق خانوادگی نداشتند بسیار طماع و حریص بودند و برای افزودن بثروت خود مقامات عالیه را اشغال میکردند ، هر کس بیشتر بآنها رشوه ی پرداخت او را بمقامات مهمتری منصوب میساختند ، در واقع پست های مملکت را حراج میکردند و آخرین چکش این حراجی بنفع کسی بود که پول زیاد تری بدهد ، با این وضع که بد و خوب و خادم و خائن از هم تمیز نداشت برای مردم فرقی نمیکرد که ابراز لیاقت و هنر نمائی کنند یا آنکه بر عکس بمنفعت طلبی وحرص و آز سرگرم باشند ، هیچکس بخود زحمت آنرا نمیداد که هوش و ذکاوت و استعداد خود را بکار اندازد و بکومك آن در امور لیاقت خود را آشکار سازد زیرا آن عوامل در پیشرفت امور تاثیر و ارزشی نداشت ، داوطلبان امور مهمه چون با پرداخت رشوه مبالغی متضرر شده بودند حتی قبل از آنکه بسمت رسمی خود منصوب شوند شروع باخاذی کرد وازوجوه جزئی نیزصرف نظر نمیکردند

این عناصر فاسد فقط بدریافت آنچه رشوه داده بودند اکتفا نمیکردند بلکه مبالغ کثیری استفاده نامشروع واخاذی مینمودند تا بدان وسیله بتوانند بعدا مناصب مهمتری را خریداری نمایند و اعتبار تازه ای برای خودحاصل نمایند

بدیهیست این روش ناپسند برای رسیدن بمقامات عالیه کشوری صفات حسنه و لیاقت واستعداد رابین افراد ازبین برده بجای آن حرص وطمع وحیله و تزویرراترویج نموده‌ازطرفی‌نیزمردم‌رانسبت‌باولیای‌امور بدبین و ناراضی میساخت

همین بدبینی و عدم رضایت عمومی بود که افغانها از آن استفاده کرده و موجبات ضعف سلطنت صفوی فراهم گردید و منجر بحمله افاغنه وانقراض سلطنت شاه سلطان حسین شد .

این هرج و مرج امور از زمان شاه سلیمان شروع شده و تا دوران سلطان حسین‌ادامه یافت و طوریکه گفتیم چون شاه سلطان حسین رشته امورمهمه مملکت را بخواجگان حرمسرا سپرده متملقین ورشوه خواران راگرد خود جمع نموده بود سلطنت مرکزی رو بضعف گذاشت و درایالات نیز حکمرانان و متنفذین بخودسری پرداخته ، رشته مقررات راگسسته وبنفع خود فارغبال باخاذی مشغول بودند ، بطوریکه ازکاروانها در طرق وشوارع چندین جا مالیاتهای سنگین میگرفتند معهذا امنیت از سراسر کشور رخت بر بسته بود ، در چنین بحران شگفت آوری بود که نادرشاه کمر بخدمت ایران بست و بدتر آنکه چون عناصر لایق دراثرخرابی اوضاع زمان سلطان حسین ازکارها بر کنارشده و یا در تصرف افغان کشته ونابود شده بودند افراد صالح و فعالی در دوره نادر وجود نداشتند که با نیات اویاری وهمکاری نمایند افراد ایل افشارنیزدرمملکت داری و سیاست بدان پایه ومایه نبودند که بتوانند درامور سلطنتی لیاقتی ابراز کنند ، نادر نیز

خود برای انجام این قبیل امور و تنظیم کار های مهمه مملکتی فرصت نداشت زیرا همواره درجنك وستیز بود ، بعلاوه دریك نقطه برای مدتی توقف نکرد که آنجا را بنام پایتخت مرکز سیاست قرار دهد حتی درمشهد و کلات نیز فرصت توقف نداشت ونتوانست چرخهای دستگاه سلطنتی را بطرز مطلوبی بحرکت آورد وبآمال وآرزوهای بلند خود نائل شود

از مندرجات کتب و یادداشتهائی که درعصرنادر وبعد ازآن راجع باو نوشته شده بخوبی بر میآید که نادر در تمام جبهه ها بفتوحات شایان رسید و با دشمنان خارجی دلیرانه جنگید و فاتح شد ولی موفق نگردید که از عهده حل اشکالات داخلی برآید ؛ یکی از یادداشتهای مفید در این باب شرحی است که «کارملیت ها» درباره اوضاع ایران زمان نادردر جلداول کتاب خودشان مینویسند(۱) یکی از روحانیون این دسته موسوم به «لی اندر» (LEANDER) می نویسد، درسال ۱۷۳۳ میلادی که نادردرخارج حصاربغداد میجنگید برادرزاده اش درشیراز برعلیه اوقیام کرد ودرهمان سال کمپانی شرقی هند (ایست اند یا کمپانی) ضمن گزارش خود خبر نامبرده را منتشر نموده چنین اطلاع داد هنگامیکه نادر آذوقه را به بغداد بسته بود ودرنقطه ای نیز بشهر رخنه کرده بود باواطلاع دادند برادرزاده اش برای نجات شاه طهماسب در اصفهان ازشیرازعلم عصیان برافراشت ازاین جهت نادربرای سرکوبی برادرزاده خود بااحمد پاشا والی بغداد صلح نمود

(۱) CARMLITES نام دسته ای از روحانیون مانند « دومینکیان » و « فرانسسکیان » وامثال آنها بوده اند که مبلغین کاتولیك آنها درمشرق کارمیکرده وکلیسا داشته اند و ضمنا نمایندگی پوپ وسلاطین مسیحی را نیز عهده دار بوده اند وجه تسمیه کارملیت ازنام کوه کارمل واقع درنزدیکی حیفا میباشد

و از محاصره دست کشید ، ازآنجا عزیمت کرد . درصفحات ۵۹۸ و ۵۹۹ همان کتاب میخوانیم که طبق گزارشی که ایست اند یا کمپانی داده است خان بلوچستان نیزبرعلیه نادر قیام کرد . این اسناد و مدارك تاریخی که معاصر زمان نادر است نشان میدهد که نادردرچه محیط وموقعیت سخت وباریك کمربخدمت بست وباچه مشکلات مواجه بود ، لئودر کتاب خود صفحه ۷۱۰و۷۱۱ مینویسد ،شخصیت نادر واهمیت او بحدی بود که حتی درحیاتش راجع بشرح بزندگانی او چند کتاب نوشته وآن کتاب ها چند بارچاپ شده است درهلند ودرپاریس درسال ۱۷۴۳ کتابی بنام «تاریخ طهماسب قلی خان پادشاه ایران» HISTORE DE THAMAS KOULI KHAN ROI DE PERSE ، PARIS 1743 نوشته شد ونکته جالب توجه آن که دراین آثار که معاصرنادر بود راجع بسلسله نسبت اونظریات وافکارعجیب اظهارشده بعضی اورا ازنژاد سویس وبرخی منسوب به هلند وپاره ازانگلیس و فرانسه میدانستند وعده ای او را از کوهستان قفقاز میپنداشتند وجمعی نسب او را بفارس قدیم میرسانیدند .

عجب آنکه این قبیل اظهار نظرها در زمان خود نادر شاه مکرر در کتب مختلفه آنموقع بطرز افسانه آمیزی منتشر گردیده است .

شخصیتی که نادر در تاریخ احراز نمود بحدی مهم بود که تادوران قاجاریه نیز ناپلئون گمان میکرد پادشاهان ایران در سر هوای جهانگشائی دارند .

دراینجا بمورد است که نشان دهیم علت لطف نادر با براهام گاتوغی گوس و توجه خاص او بارامنه چه بوده است؟ بطوریکه در مقدمه کتاب یادآور شدیم گرچه نادر از لحاظ مادی و دریافت باجهای گزاف نسبت بارامنه ارفاقی قائل نبود ولی بشهادت نویسندگان ارمنی معاصر نادر مانند ابراهام گاتوغی گوس

موسپ امین . در عصر نادر نسبت بارامنه آزار و فشار وارد نیامد زیرا دستور های صادره همواره مورد قبول خلیفه ارامنه و اطاعت ملت ارمنی بود و ملك های قفقاز و ارمنستان از جان و مال خود صمیمانه گذشته در رکاب نادر جان فشانی نمودند و خود نادر شاه مکرر در حضور سرداران ایروان فدا کاری و جنگجوئی سلحشوران ارامنه را مورد تقدیر قرار داد؛ بعلاوه در جنك بغداد و سایر مبارزه های شدید ارامنه شجاعت زیاد ازخود ابراز داشتند ؛ از جمله ارامنه جلفای اصفهان با وجود آنکه تاجر و اهل حرفه و صنعت بودند معهذا درموقع حمله افغان رشادت بخرج داده و در مقابل عثمانی ها نیز مدتی جنگیدند .

شاردن در کتاب خود باین موضوع اشاره نموده است که برای نگاهبانی قوافل در راههای صعب العبور و نا امن ایران پاسدار و چاوش از بین ارامنه انتخاب میشده است ، کرزنسکی راجع باستقامت ارامنه در جنك افغان درصفحه ٤٧ از جلد دوم کتاب خود مینویسد :

« شاه سلطان حسین بعنوان اینکه ارامنه‌ازاصفهان دفاع نمایند آنهارا غافلگیر نموده و خلع سلاح نمود معهذا وقتی بجلفا باز گشته بفرمانده سپاه سلطان‌حسین پیغام فرستادند اگر اسلحه ما را پس بدهید و با ما همکاری کنید آماده دفاع از شهر و جنك با افاغنه هستیم و حتی حاضریم مخارج لشکر را هم بپردازیم ولی چون جواب و کومکی از شهر نرسید ارامنه ناچار شدند با اسلحه کمی که باقی مانده بود برای دو ساعت در شب مقابل حمله وحشیانه افغانها پایداری کنند در این جنك ارامنه شجاعت فوق العاده از خود نشان دادند و فکری که بنظر آنها رسید این بود که افراد ارمنی با صدای بلند یکدیگر را باسامی مسلمانان خطاب میکردند تا افاغنه گمان کنند سپاهیان سلطان حسین با ارامنه در جنك همکاری میکنند باین وسیله مدتی روحیه دشمن را خراب و افغانهارا معطل و

نگران ساختند تا از شهر کومکی برسد متاسفانه هیچگونه اقدامی از طرف سلطان حسین بعمل نیامد معهذا مبارزه سرسخت ارامنه ساعتها از حملات افاغنه جلوگیری نمود تا آنکه افاغنه رخنه ای در حصار جلفا ایجاد نموده و با فیلی که در اردو داشتند حصار را فرو ریختند ولی یکی از افسران افغان موسوم به نصرالله وارد شدن بجلفا را در شب هنگام مقرون باحتیاط ندید وحمله وقتل عام جلفا را بفردای آنروز محول ساخت .

در حاشیه کتاب تفسیر زبور بوسیله یکی از معاصرین سلطان حسین در سال ۱۷۲۷ میلادی شرحی نوشته شده است که ذکر آن در اینجا بیمورد نیست این یادداشت که در روز حرکت اشرف افغان باصفهان نوشته شده اینك در دست ماست و شاهد یکی از تلخ ترین حوادث تاریخی ایران میباشد .

نویسندهٔ یادداشت مینویسد « روز دوشنبه پانزدهم‌ماه سپتامبر سال ۱۷۲۷ میلادی اشرف شاه از اصفهان بسوی همدان رفت تا بر علیه عثمانیها بجنگد ؛ تعداد سپاهیانش معلوم نشد قریب یکهزار مسیحی همراه او بود ؛ عده ای زنبورك چی و تفنك چی و جمعی اسیر و عده‌ای رانندگان توپ وعرابه‌چی و عده ای‌نجارو آهنگر در اردوی او بودند و عده‌ای کم درجلفا باقی ماندند .

نگفته نگذاریم طی یادداشتهای خطی‌فوق‌الذکر شرحی راجع بقتل‌سلطان حسین نوشته شده که چون در کتب تاریخ دیده نشده‌است عینا در اینجا میافزائیم در حاشیه کتاب زبور یادداشتی بدین شرح میخوانیم :

« روز ۲۱ سپتامبر ۱۷۲۷ سر سلطان حسین بریده‌شد،سر را باشرف‌فرستادند و بدن سلطان حسین را در یك امامزاده جهانباره دفن کردند ».

منظور این بود که نشان دهیم ارامنه بعلاوه از تخصصی که در تجارت وصنعت داشتند در جنك نیز مردانی رشید وخدمتگذار ایران بوده‌اند .

لئو مورخ ارمنی در صفحه ۷۱۳ تاریخ خود مینویسد نادر قبل از آنکه بسلطنت برسد در بغداد برعلیه عثمانی‌ها میجنگید در باره این جنك ابراهام ایروانی مینویسد « در اردوی نادر صدها نفر لشگریان تحت فرماندهی پنج یوز باشی ارمنی بودند که نام آنها عبارت بود از « داوید » « اویجال » فرزند « آتام » « آقا جان » فرزند « ایدی بیك » « بالیك » فرزند موسس » « حق نظر » پسر «توپال » اشخاص فوق الذکر از شجاعان ارمنی بودند که در جبهه قفقاز جنگیده بودند و سپس داخل در اردوی نادر شده خدمت میکردند همین افسران هم دربغداد جنگیدند . محل سکونت وموطن این ارامنه دور از مرکز ایران بود و در جنگها بسیارشجاعانه و بی باکانه میجنگیدند تا با افتخار و سر بلندی باماکن و شهرهای خود بازگردند .

هوسپ امین درکتاب زندگی وخاطرات یازوف امین که درسال ۱۹۱۸ برای دومین بار در کلکته بانگلیسی چاپ ومنتشر شده است مینویسد « وقتی شنیدیم نادر در مقابل ازبکها و هندوستان فاتح شده و در ایران امنیت برقرار شده بدرم باین فکر افتاد که چهارپسر ودختر خودرا با نوه خود (امین) که در آن موقع یازده ساله بود بهمدان بفرستد (۱) ولی دوران این امنیت بطول نیانجامید زیرا حسن خلق نادر بظلم وفشار مبدل گردید

و در ایران اخاذی وبیدادگری مردم را دچارفقر وفاقه نمود از یکطرف بار مالیاتهای سنگین و از طرف دیگر اشکالات غیر قابل وصف جامعه را درفشار قرار داده زندگی‌را برهمه صعب کرده بود دراثر این وضعیت خانواده نویسنده ناچار شدند خانه و اجناس خود را بقیمت یك دهم فروخته و ایرانرا ترک نمایند . »

وقتی امین شرح میدهد که چون پدر بزرك اورا دستگیر کردند برای نجات او بکاخ سلطنتی در اصفهان رفته است مینویسد « یکی از افسران ویکی نوابان بنام « ارزابیك » باوگفت ای جوان ارمنی چه میخواهی؟ جواب داد ، اول آمده‌ام داو طلبانه داخل لشگرشوم و سپس بشاه از مردی که بدون رعایت‌عدالت‌وحکم شاهٔ پدر بزرك مرا زندانی کرده است تااز اوپول اخاذی نماید شکایت دارم افسر مزبور گفت : اندکی توقف کن تا تو را بشاه راهنمائی کنم ولی راست بگو از نادر شاه نمیترسی » پس ازادای این جمله افسر فوق الذکر با انگشت نشان داد که چگونه اشخاصی که بحضورنادرشاه بار یافته‌بودندبوسیله مستخدمین در بار روی دست بیرون‌آورده میشدند درحالی که بعضی ازآنها را خفه کرده بودند وبرخی‌مغزشان کوبیده شده بود وعده‌ای گوش ودماغشان بریده شده بود ، امین پس از مشاهده این‌وضع بدون آنکه اظهار نگرانی کند بافسر راهنما جواب داد ؛ این اشخاص شاید همین مجازات هستند وآنچه برسرشان‌آمده استحقاق آنرا داشته‌اند ولی من حاضرم مردانه باراستی وصمیمیت مانند سایر ارامنه که دلیرانه در رکاب نادر

جنگیدند ونادر نیز مانند پدر با آنها رفتار نمود برای‌شاه خدمت کنم ..»

امین در دنباله شرح فوق مینویسد :

« نادرشاه در تمام دوره سلطنتش فقط دونفر تاجر مهم جلفا راکه بسر نادر سوگند دروغ خورده بودند مجازات کرد و دستور داد آنها را زنده زنده در میدان بزرگ بسوزانندو این واقعه در سال ۱۷٤٦ روی داد غیر از دونفر مزبور نادر هرگز بیك نفر از ارامنه ظلم وآزار روا نداشت ..»

در کتاب هاراتون هونانیان (۲) که درسال ۱۷۸۰ درجلفا منتشر شده است نام دونفر تاجر فوق الذکر را « آقا امنیاز خواجه میناسیان و « آقا هاروتیون شاهر یمانیان » میگوید

---

(۱) نویسنده درباره نرخ ارزاق در دوره نادر مینویسد « یك بار آرد یك روپیه و یك بار انگور دو روپیه قیمت داشت »

(۲)هاراتون هونانیان جدمادری‌آقای‌استیفان هانانیان مترجم این کتاب از ارمنی‌میبدشا